انشای دلکشا

عروس صنایع [illegible] فضل [illegible] نسخه

در مطبع [illegible] منشی نو[لکشور] [illegible] مقبول جهان شد

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۴۴۱

رده‌بندی دیویی: ۱۳.۲ الف ۲۸۹ ن ۵/۶ فا ۸

سرشناسه: نثار دهلوی، نثار علی بن عبدالله، قرن ۱۳ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: انشای دلکشا

کاتب: حیدرجهان وزیر خان تاریخ کتابت:

محل نشر: کانپور ناشر: مطبع منشی نول کشور تاریخ نشر: ۱۳۰۲ ق

صفحه شمار: ۴۸ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۷ × ۲۶ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: مقام معظم رهبری تاریخ ثبت: اردیبهشت ۱۳۸۱

یادداشتها:
۱. عنوان [illegible] انشات دلگشا
۲. معلوم به جوهری ترمیمی در مورد متن

موضوع(ها): ۱. نامه‌های فارسی - قرن ۱۳ ق. ۲. نامه‌نگاری فارسی. ۳. نثر فارسی - قرن ۱۳ ق.

شناسه(های) افزوده: الف. حیدرجهان وزیر خان، کاتب.
ب. خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ - ، اهداکننده.
ج. عنوان.

فهرستنگار: اسدزاده تاریخ فهرستنگاری: خرداد ۸۹

بعون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان نسخه

انشای دلکشا

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع زرین مقبول جهان شد

۱۴۶۴۹۳

الف ۲۲۷ ب

سازمان کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد
آستان قدس رضوی

اسم کتاب: انشای دلکشا
مولف: سید نثار علی بخاری بریلوی
موضوع: ادبیات زبان: فارسی
سال چاپ: ۱۳۰۲ ق / ۱۸۸۴ م محل چاپ: کانپور (هند)
شماره عمومی: ۱۶۰ کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری: مقام معظم رهبری تاریخ: دی ماه ۱۳۸۰
طول: ۲۶ عرض: ۱۷ شماره صفحات: ۴۷ ص
ملاحظات

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۳۸۸۴۷
تاریخ اردیبهشت ۸۱

فهرست شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ثنای حق سبحانه و تعالی و درود بر پیغمبر محمد مصطفی و آله و اصحابه شانهم اعلی بر رای ارباب کیاست و دکا پوشیده و مخفی نماند که احباب بیریا خصوصا عزیز القدر فتح محمد خلاصه محبان یکتا دوست استبداد بدامن این نثار خاکسار بر زدند که مسوداتی چند بعبارت سهل و آسان تر برو فق محاوره اهل این زمان که مبتدی را خواندن و فهمیدن آن گران نباید بسلسله تحریر در آری که طبیعت طفلان از دریافت عبارت مسجع و مرجز عاریست لهذا این مملو خاکساری سید نثار علی بخاری بریلوی به تکلیف آن دوستان خطی معدود که ابنای روزگار بهمدیگر می‌نویسند و القاب و آداب هر یک بعبارتی که به طبیعت طفلان مبتدی موافقت کند و به فهم نزدیکتر باشد منقسم به چهار قسم

قسم اول بطبقهٔ اعلی قسم دوم به طبقهٔ اوسط قسم سوم بطبقهٔ ادنی قسم چهارم مشتمل بر تمسکات شرعی و صورت حال و چکنامه و فارغخطی و ضمانت و عاریت نامه و قبولیت و پته و سرخط و مواجب وغیره برین اوراق برنگاشته باسم منشآت دلکشا موسوم ساخت که چندی درین ایام بیقیام یادگار باشد خطا و نسیان از جناب بزرگان امید عفو و احسان است قطعه به فضل خدای زمین و زمان ٭ پذیرفت اتمام این رقعها ٭ چو تاریخ جستم ز هاتف رسید ٭ بگو تم که منشآت بس دلکشا ٭

قسم اول

بطبقهٔ اعلی عرضداشت بجناب فیض مآب سپهر رکاب

بجناب فیض مآب نواب صاحب و قبله فیاض زمان سکندر شوکت دارا نشان می رساند فدوی از مدت ور از بیکار شهرهٔ فیض عام شنیده از بلگرام ارادهٔ قدمبوس نموده امیدوار که در زمرهٔ ملازمان بوده بدعای دولت بپردازد اگر دانهٔ قسمت این ذره بمقدار در ذخیرهٔ سرکار است بدستخط خاص این فرد مواجب بصادر رسد که بملازمت حاضر بوده اوقات مستعار را بخدمت درگذارد واجب بود بعرض رسانید آفتاب دولت و اقبال از افق ابهت و اجلال درخشان باد عرضداشت

بجناب بندگان عالی نواب فلک شوکت خورشید رکاب

بموقف عرض بندگان عالی متعالی نواب صاحب و قبله فیاض جهان حاتم عصر نوشیروان زمان دام اقباله می رساند که موضع محمودپور متعلقهٔ حویلی بریلی از قدیم الایام در مدد معاش خارج جمع سوای مال سرکار بموجب فرامین و دیگر اسناد پیشین و حال بنام جد کلان این سائل مقرر و معاف است واحدی از ناظمان این ملک متعرض و مزاحم نشده امیدوار که به صدور پروانهٔ حضور بهم حکم محکم شرف اصدار یابد که کارپردازان سرکار بموجب گذشته و پیوسته واگذاشت و معاف نمایند و اصلا مزاحمت نرسانند که وابستگان این سائل بدستور سابق بدعای دولت ابد مدت مشغول و موظف باشند واجب بود بعرض رسانید آفتاب دولت تابان باد فقط

عرضداشت به جناب خان صاحب فیاض زمان

بعز عرض بندگان عالی متعالی خانصاحب و قبله فیاض زمان فیض رسان عالمیان می رساند زر تشخیص مواضعات متعلقهٔ خود مع دیوانی ایزاد از گذشته سوای بهیتهای معوله و خرچ سزاولان داخل فوطه خانهٔ سرکار نموده بچه گناه ماخوذ که کارندهای حضور گلوگزاری نمی کنند بلکه از بند و بست پرگنه زیاده طلبی می نمایند و فارغخطی نمی دهند امیدوار از فضل و کرم است که معاملهٔ فدوی تحقیق رسانیده این پرچهٔ قرطاس بدستخط خاص بعطای فارغخطی مزین شود که گلوگزاری فدوی از گذشته گردد و دو چین و تردد آینده کوشد واجب بود بعرض رسانید زینت داده آفتاب دولت و اقبال تابان باد

عرضداشت بجناب خان صاحب و قبله ناظم ملک

فدوی خاکپای بیریا ساخت بندگی بکام فرق پیموده زمین پرستندگی بسجدات غلامی فرسوده بعرض

ایستادهای حاشیهٔ بساط فیض مناط می رساند فدوی از حضور رخصت یافته بموضعات متعلقه رسیده
صبح آن بمساحت پرداخت در چار روز از مساحت موضع مهین پور و رسولپور فراغت یافت چون
مساحان بموضع رام نگر آمدند هر کشن مقدم موضع مذکور بسبب بدکیشی و ناعاقبت اندیشی مانع اجرای
مساحت است و حکایات خلاف بیرون از قیاس بر زبان می آرد غرض ازین خلش آنکه مساحت
خاطر او شود درینصورت ضرر سرکار ست اگر ده دوازده نجیب از پلتن حیدری یا وزیری متعین شوند
مساحت بطور شایسته بعمل آید واجب بود معروض داشت آفتاب دولت تابان باد بخدمت
پدر بزرگوار سایهٔ بلند پایهٔ آن قبلهٔ دو جهان منظر فیض بگستر بر سر ما فدویان مخلد و مستدام باد تسلیمات
دست بسته و کورنشات دو دسته را ذریعهٔ بهبود حال و دوافی خود انگاشته بعرض دولتخواهان و هواداران حضور
می رساند شفقت نامهٔ سامی مشعر بر طلب این خیر طلب جهت شادی کتخدائی عزیز القدر محمد اکبر چون خورشید
جهانتاب پرتو ورود انداخت بسر و چشم نهاده انوار سعادت اندوخت بیت آنچه چشم ذره از خورشید میجوید
مدام ٭ مردم چشم از فروغ نقطه های آن گرفت ٭ بمجرد ورود میمنت آمودش خواست که قدم از سر ساخته
ذخیره اندوز سعادت حضور گردد لاکن بسبب کثرت امورات مرجوعهٔ سرکار رخصت نیافت چندی
ازین دولت محروم و مقصر ماند انشاء الله تعالی بعد انقضای عرصه بست روز مستفیض خدمت
میشود خاطر شریف جمع فرمایند نظر غریب نوازی و ذره پروری دریغ نشود زیاده مبادرت گستاخیست
بخدمت پدر بزرگوار نویسند قبلهٔ امانی و آمال و کعبهٔ حشمت و اجلال مد ظلال جلاله مراتب قدمبوس و
تسلیمات که اهم مآرب اقصی است بتقدیم رسانیده بعرض فیض بایان حاشیهٔ بساط فیض مناط می رساند
که در مواضعات مشخصه اگرچه درین سال کمی مبلغ سه صد روپیه بنظر می آید لیکن چون زر تحصیل از رعایا برعایت
و سهولیت گرفته شد به تردد مضاعف از گذشته میکوشند احتیاج تخم و تقاوی ندارد و مصرعه که مزدور
خوش دل کند کار بیش ٭ صلای رعایت و حق یابی شنیده قریب پنجاه قلبه اسامی نو در مواضعات آورده اند
و تدبیر چهار قلبه سیر خود هم نموده انشاء الله تعالی بشرط نزول باران رحمت و فضل الهی همه کلفت از دلها برون
خواهد رفت نعمت الله وکیل را تقید رود که بدربار حاضر بوده باشد و گاه گاهی خود بدولت هم قدم رنجه
فرموده باشند زیاده تصدیع ز رفت بخدمت پدر بزرگوار نویسند خداوند نعمت سلامت از چهار روز
طبیعت سست و مائل بحرارت ست آب و طعام مزه نمی بخشد و اشتها هم رو بصفا ندارد و تصدیع که حکمت مآب حکیم محمد اکرام را

رخصت فرمایند که به نبض وقاروره دریافت احوال نموده معالج باشند و یا اگر صلاح دولت باشد بنده
بخدمت حکمت پناه موصوف رسیده استعلاج نماید مردمان کار آزموده تبرید تجویز نموده اند طبیعت بعضی امراض
بمسهل است لاکن بنده بدون صلاح و تجویز حکیم صاحب درین امر مبادرت نمی نماید زیاده ادب عنانگش
تیز پای قلم ست بخدمت پدر بزرگوار قبلهٔ دین و کعبهٔ دنیا حضرت ولی نعمی جیو مد ظله العالی فدوی بر پا
آداب تسلیمات بتقدیم رسانیده بعرض مستفیضان انجمن دولت می رساند نوازش نامهٔ نامی مع هندوی
مبلغ دو صد روپیه جهت احداث حویلی نو عقب حویلی قدیم به نقشه که مرقوم قلم عطوفت رقم بود ورود مفاخرت فرمود
مبلغ مذکور از دکان ساهوکار بوصول آورده بخشت پزان و دیگران وچونه پزان داده شد انشاء الله تعالی
عنقریب وقت پختگی چونه و خشت احداث حویلی میشود خاطر شریف قرین جمعیت داشته بنوازشهای دیگر
سرفراز نموده باشند زیاده بندگی بخدمت پدر بزرگوار مآل آمال دین و دنیا قبلهٔ و کعبهٔ هر دو سرا ولی نعمی جیو
مد ظله الله تعالی کمترین بی کین تقدیم آداب تسلیمات را ذریعهٔ سعادت دارین خود انگاشته بعرض
حاشیه بوستان بساط فیض مناط می رساند دیر است که بصدور عنایت نامجات شفقت آیات سرافراز
ممتاز نیست خاطر مشوش و نگران است موجبش بجز کثرت امورات دنیاوی امری دیگر مباد ترصد که
آینده را بخلاف اسلاف بنوید صحبت و سلامت ذات گرامی دوردستان را محروم ندارید در ینولا خبر
عزیز القدر محمد انوار که بی اطلاع بسفر رفته بودند در رسید که در لکهنو هستند و در مدرسه راجه تکیت رای بهادر
تحصیل علم می کند خاطر شریف جمع فرمایند زیاده حد ادب ندید بخدمت پدر بزرگوار قبلهٔ حاجات و کعبهٔ مرادات
حضرت ولی نعمی جیو مد ظله بعد تقدیم لوازم تسلیمات و مراسم کورنشات که ذریعهٔ وابستگان دامن دولت
همان تواند بود معروض میدارد که میر رحم علی بموجب طلب میرسد از انجا که معامله مشار الیه از دوست علی
بدار القضا بموجب شریعت غرا و بروی خود تصفیه و منقح باید فرمود که مومی الیه از متوسلان خود است و سیلی
سوای ذات سامی ندارند و دوست علی مذکور مشار الیه را زیردست و کمزور دانسته تعدی مینماید درینباب
توجهی فرمایند که میر موصوف شاکر و ممنون باشد و بجواره بدعای خیر مشغول و موظف شود زیاده چه تصدیع دهد
بخدمت پدر بزرگوار نویسند قبلهٔ کونین و کعبهٔ دارین ولی نعمی جیو دامت برکاته بعد بجا آوردن رسمیات
قدمبوس که ذریعهٔ سعادت غلامان درضمن آن متضمن ست ملتمس میدارد که برخوردار خدایار شهسوار از سلیمان
قابلیت و سلیقه شعار ست در علم سیاق ٭ سوده نویسی گوی سبقت از همچشمان خود ربوده و در خط شکست و تعلیق

همسرانش پیش او خطا عجز میگشتند معهذا از دست زمانه دون پرست بسوز گار رخطا آزادی او بخدمت میرسد اگر در سرکار
فیض آثار بکاری مختصر ناخن بند نمایند در کار و بار مرجوعهٔ خود مصدر تحسین و آفرین خواهد شد مرد و هم قابل و بی نظیر
کمیاب ست درینباب توجه بر فدوی تصور فرموده مشار الیه را از دست ندهند زیاده چه تصدیع دهد بخدمت برادر بزرگوار
قبلهٔ دین و دنیا سلامت چون آنخداوندگان قبل ازین برای تلاش باغ انبه فرموده بودند درینولا موبین لال
قانون گوی باغ خود میفروشد مشتریان مبلغ یکصد روپیه میدهند مالکش هنوز دست کشیده میدارد چون
باغ از روی بهار در جوار خود ممتاز و انگشت نماست تصدیع آنکه اگر خریدنش مد نظر باشد ده دوازده روپیه زیاده
نموده باید گرفت در صورت اراده ایمعنی مبلغ قیمتش عنایت سازند که کاغذ مختار نامه بمواهیر شرعیت پناه
و رؤسای شهر نویسانیده گیرد و الا در صورت توقف باغ از دست خواهد رفت که از دو جا مشتریان حلقه
بر در بائع زده اند درینباب هرچه صلاح دولت باشد ارقام فرمایند که بموجب آن پرداز و زیاده ابرام نرفت
بخدمت عمو صاحب قبلهٔ عمویصاحب قبله خداوندگان فیض بخش فدویان مد ظله العالی بعد اقدام لوازم
فدویت و تقدیم مراسم عبودیت بعرض میرساند چون اراضی املاک بسبب خلش زمیندار قریب ... سال افتاده مانده
سوای زیرباری و مته غرچی از محصول آن دانه بمعرض حصول نیامده درینولا بفضل مسبب الاسباب حقیقی معامله
از زمیندار مذکور تصفیه یافته و خلش و قضیه بالکل رفع گردیده و حکمنامه هم از مواهیر شرعیت پناه و کروهی و غیره درست شده
ترصد که زمین مذکور با سامیان مزارع تقسیم فرمایند که چنین و تردد بواجبی صورت بندد و درین سال بسبب تغافل افتاده
نماند زیاده چه عرض نماید بخدمت ماموصاحب قبله ماموصاحب قبله و کعبهٔ فیض رسان مد ظلال فضاله ...
ملازمت و تمنای دیدار فائض الانوار زیاده از انست که زبان قلم و زبان هزار زبان و رازی کند و خامهٔ انگشت
تحریر آن چاره سازی نماید ناچار از ان درگذشته بمدعای لازم الشرح واجب البیان میپردازد که تاثیر سفر دکن
نه قاطع الرحم و نه رافع المهر است که روزگار پیشگان آن دیار تخم محبت خویشان از سینهٔ خود بدر کنند و نه هوای آن
آب نه زیرا از رنگ فرنگ ست که علیهٔ محبت و رم و خواهش دینار محبت خویش و اغیار را زائل گردانند پس چون ساده نشینان
روزگار آن دیار با وجود معیشت خوش قرار پرچهٔ کاغذ هم متوسلان و دور افتادگان را بیاد نمی آرند چه جای دیگر
رعایت و مروت اگر محبت آنملک مانع رعایت اقرباست پس ترک آن سرزمین اولی تر و بر قسمت خدادادی قناعت
بهتر باید که کسی از اهل زمان نام سفر دکن بر زبان نبرد و زیاده چه بخدمت خالو صاحب جناب خالو صاحب
قبله مصدر فیض و مظهر فضل سلمه الله تعالی بعد تشریح فضائل اشفاق و تفسیر محامد اخلاق معروض میدارد که از ...

سرخ بوته دار در خوبی و رنگینی فرد و در گرمجوشی زلف سرما و دافع برد عنایت حضور رسیده حاشیه خاطر را مالامال دولت
مسرت و ابتهاج گردانید الله تعالی ذات گرامی را باین یاد آوریها سلامت دارد و امیدوار ست که یک تهان
چهینت زمین بادامی و بوته اوده یا سفید زمین و بوته سرخ پوشاکی از بازار خریده لطف فرمایند قیمتش حسب ارشاد
بخدمت خواهد رسید زیاده چه تصدیع دهد بخدمت پهوپها صاحب قبله فیض رسان پهوپها صاحب
قبله معدن جود و مخزن فضل سلمه الله تعالی تصحیحه سواران رساله میر محمد شاه رساله دار روبکار ست اگر اسپ
آن قبله هم عنقریب برسد تصحیحه میشود و الا در صورت دیر خدا داند که چه معامله در پیش آید و تعیناتی سواران
همه رساله داران بگهات انوپ شهر بسالاری میر صاحب قبله میر امام علیصاحب بدستور قرار یافته در نصورت
خود بدولت هم تشریف آرند و درینمرتبه درین تعیناتی فائده زیاده از سابق معتد به است برای اطلاع معروض داشت
زیاده چه تصدیع دهد نیازنامه بجناب فیض مآب حضرت پیر و مرشد شعرای خاکبوسی
درت مقصود هر صاحبدلی و برون نخاک این آرزو مشکلتر از هر مشکلی و قبلهٔ دو جهان پیر و مرشد مریدان ظل ظلاله
آرزو دارد که اینهمه سرد روی و سرگردانی فرو گذاشته بحضور پر نور که کعبهٔ مقصود هر نزدیک و دور ست اوقات
مستعار بسر برده تلافی ایام حرمان نماید که از مشقت و محنت کار دنیای بی بقا گریز از کار نمیکشاید دنیا سر بسر
متاع غرور ست و روز سفید دل بستگانش شب دیجور عروج اقبالش هجوم ضلال امیدوار که گوشهٔ چشم عنایت
ازین فدوی دریغ نداشته ازین کشاکش لایعنی نجات بخشند که موجب بهبود دارین ست زیاده طول سخن مقتضی
بی ادبیست و دولت ارشاد در تزاید باد بجناب فیضمآب حضرت پیر و مرشد قبله و کعبه مطلق حضرت پیر
و مرشد برحق سلامت مسوده نسخهٔ خلاصهٔ مناقب هنوز بصحت نرسیده که نقلش بردارد اتفاق مولوی غلام محمد صاحب
بلکهنو افتاد چون مقابله باقی بود بخدمت مفتی صاحب ستد عایش رفت انشاء الله تعالی عنقریب وقت
فراغت از مقابله نقلش برداشته ابلاغ حضور خواهد شد چون ارشاد جناب عالی ست شب و روز خیال
نقل و درستی آن میباشد او تعالی جلد و شتاب این آرزو بسر آرد که از عهده این امر جلیل القدر بیرون آید
این غلام را از غلامان حضوری تصور کرده بنوازشات حضوری سرفراز فرموده باشند زیاده تر تکیب مباحث در
نشته بجناب فیضمآب حضرت پیر و مرشد غریب پرور غریب نواز دام اقباله و افضاله کمینه
غلامان بیریا آرزوی خاکبوسی آستان فیض نشان که سرمهٔ بینش ارباب فضل و اهل فضیلت است
در سر داشته بعز عرض ساجدان محراب در فیض مظهر می رساند گرامت نامه حضور مملو هزاران عنایت و

هدایت چون مهر انور پرتو ورود انداخت بسر و چشم نهاده انوار سرخروئی بر جبیده نسخه خلاصة المناقب بخط بی نور اگرچه لیاقت حضور نداشت بحسب ارشاد نقل گرفته و بجدول و جلد درست کرده ارسال حضور نموده بنظر اشرف اقدس خواهد گذشت قبلهٔ راستان سلامت باعتبار آنکه بیت برای دیدن ایزد آفریدش ٭ دگر خود را نه بیند آنکس که دیدش ٭ آرزو دارد که از همه تمنا درگذشته صبح و مسا خاک مقدم شریف را سرمهٔ بصارت نماید اگر این تمنا بحضور درجه پذیرائی یابد زهی سعادت منتظر جواب انیمعنی ست زیاده مبادرت گستاخیست بحضور پرنور حضرت غریب نواز پیر و مرشد بعز عرض بندگان عالی حضرت پیر و مرشد دام اقباله میرساند غرقی و آبرو که بطفیل نوازش و عنایت حضور در چشمان خود دارد شکر آن بکدام زبان ادا نماید اینهمه عزت و افتخار طفیل قدم پاک ست و الا هیچمدانی ناقابلی و نادانی که در سیاه و سفید امتیاز نمیکند ندارد قابل صحبت مردمان قابل چون تواند شد بیت نیارم گوهر شکر تو سفتن ٭ بهر موی زاحسان تو گفتن ٭ اگرچه لائق ادای شکر زبانی ندارد که از عهدهٔ شکر آن برآید اما امیدوار ست که بالطاف خاک قدم پاک بسجدات شکرانه پرداخته ذخیرهٔ دولت عظمی بردارد نظر نوازش و چشم عنایت برحال خیرسگال مبذول باشد زیاده ادب مقتضی طول سخن نیست بخدمت استاد مخدوم شاگردان اخوند صاحب قبلهٔ مستفیضان حضرت مخدومی و استادی مدظله العالی از انجا که پایهٔ ادب استادان و قبلهٔ مخدومان بالاتر از ان ست که بزبان قلم دو زبان درآید هر چند زبان براه ادب پوید معترف بقصور ست و از ادب دور که متنفسی از عهدهٔ شمهٔ ادب برنمی آید پس زبان ازین دفتر چون کشاید بیت هزار بار بشویم دهن زمشک و گلاب ٭ هنوز نام تو گفتن کمال بی ادبیست ٭ فدوی از خدمت سراپا برکت رخصت شده به ملازمت مهاراجه صاحب بهادر مشرف گشته بعد محنت تمام بدربار صبح و شام بخدمت فوجداری چهار پرگنه نجیب آباد وغیره سرفراز شده روزی در مجلس تقریر علم و تقریب قابلیت و شهرهٔ نظم آنخدایگان در معرض عرض رسانیده نهایت مشتاق ساخت فرمودند که کجا هستند و اراده اینجانب نمی سازند التماس نمود که آرزوی حضور دارند معروض آنکه جلدتر یکمنزل بهل کرایه نموده قبل از رخصت کمترین تشریف آرند که سررشته روزگار بحسب دلخواه صورت خواهد بست و الا بعد عرصهٔ هشت روز خیر طلب هم دستور پرگنات می یابد بهر صورت قدم رنجه آن حضرت کیمیای سعادت ست زیاده تصدیع نرفت بخدمت اوستاد مخدوم شاگردان مخدوم قبلهٔ امانی خدایگانی حضرت استادی سلامت مبلغ

پنجاه روپیه نقد و دو تهان سفید جهونه و یکدستار و یک تهان سرخ مشروع بنارسی بشکرانه نشرهٔ قرآن برخوردار سعادت آثار نامدار بخدمت شریف سمت ترسیل یافته بنظر مبارک خواهد گذشت اگرچه این قلیل البضاعت لیاقت قبولیت ندارد اما اگر موجب آنکه مصرعه سلیمان باهمه حشمت نظرها بود با مورش ٭ بشرف قبول پایهٔ فدوی اوج کیوان پذیرد امیدوار ست که نظر الطاف و نوازش برحال خیرسگال برخوردار نور چشم مبذول بوده باشد که موجب سعادت خود ست زیاده ابرام نرفت بخدمت میر صاحب مشفق در مقدمه نسبت فرزند میر صاحب مشفق سراپا اشفاق سلامت بعد تقدیم لوازم بندگی و نیاز مکشوف رای مهر انجلای میگرداند که ارتباط معنوی فیمابین بر تواند از سواد با طنست لاکن بنظر عوام الناس احتجاب حائل میخواهد که بذریعهٔ شعاع آفتاب توجهات باطن آنقدر دوان حجاب از دیده ظاهر بینان بخیزد و التماس آنکه فرزند ارجمند دانش پسند را که بخلعت قابلیت آراسته و به تشریف حیثیت پیراسته بفرزندی قبول فرمایند و نظر الطاف مبذول داشته اجازت دریغ نفرمایند لهذا آدم بخدمت میرسد مترصد که بجواب باصواب خیر طلب را مرهون منت بیشمار سازند زیاده تصدیع نرفت بخدمت برادر صاحب اخوان کلان ترا خوان صاحب قبلهٔ فیضرسان مظهر کرم سلمه الله تعالی بعد گزارش شرائط عبودیت که تحفهٔ تهیدستان و پیشکش محرومان بدون آن صورت نه بندد بعرض میرساند عنایت نامهٔ حضور پیر و مرشد مملو بصد اشفاق و عنایت غریب نوازی و ذره پروری ملفوف نوازش نامهٔ سامی سایهٔ عاطفت برسر ما فدویان انداخت سر عزت ما عبودیت کیشان باوج عرش رسانید هرچند این قاصر الخدمت از سعادت حضور مقصور و مهجور ست و ظاهرا از ملازمت دور اما دریا از فیض عام خود درنمیگذرد شعر مائیم پرگناه تو دریای رحمتی ٭ جائیکه فضل تست چه باشد گناه ما ٭ مترصد که همبرین آئین بنوازش کریمانه سرفراز فرموده باشند زیاده بجز بندگی چه نگاشته آید بخدمت اخوان فیضرسان اخوان پناه فیضان دستگاه سلامت برخوردار سعادت منش اله بخش بجوهر هوشیاری آراسته و بلالی دانائی پیراسته میخواهد که عمر عزیز را چندی بملازمت حضور درگذارد و ذخائر سعادت بردارد لاکن بدون طلب پای همت از دامن سکون برنمیدارد امیدوار ست که در طلب برخوردار منت بر خیر طلب نهند و یک شقهٔ خاص بطلب آن سعادت طلب صدور یابد که مومی الیه تلافی ایام دوری نموده بخدمت شریف مستفیض سعادت عظمی گردد درینباب از نوازش و عنایت دریغ نرود زیاده چه

تصدیع رود بخدمت اخوان فیض رسان اخوان صاحب قبلهٔ فیض رسان مظهر کرم سلمه الله تعالی
بعد اظهار لوازم تسلیمات که طریقه حرمدان و فیض یابانست معروض باد نوازشنامهٔ سامی مشعر خیریتها و ورود
تفاخر فرموده بمطالعش تحصیل لذائذ سعادت پرداخت او تعالی دیرگاه سلامت دارد پوشاک بموجب طلب
ابلاغ خدمت شده خواهد رسید اهل این دیار خصوص توابعان و متوسلان قرب و جوار در مهاجرت صوری
حالتی دارند که تفصیلش از احاطهٔ تحریر بیرون ست و بیانش از حوصلهٔ تقریر افزون اگر برای چندروز
قدم رنجه فرمایند دور از نوازش نخواهد بود اگرچه بودن صاحب بحضور از همه اولی و انسب لیکن حالت اشتیاق
مشتاقان دیده مصدیع اوقات گرامی ست باقی هرچه صلاح دولت باشد بعمل باید آورد زیاده تصدیع
نرفت بخدمت اخوان فیض رسان اخوت پناه شفقت دستگاه مصدر مکارم اخلاق مظهر
مراحم اشفاق سلامت لذائذ تقدیم آداب بمذاق جان رسانیده معروض میدارد دو قطعه گرامی
نامجات یکی محررهٔ پنجم شوال و دیگر بفتم شهر صدر مصحوب آدم خانگی پرتو ورود انداخت مستفیض خدمت
خاص ساخت او تعالی باین عنایات بنهایت دیرگاه اقبال و اجلال دارد مبلغ پنجاه روپیه بجمله
یکصد و شصت روپیه از گوبی ناتهه بهزار تقاضا وصول آورده باقی را مشار الیه دو قسط بوعده دو ماه
نموده انشاء الله تعالی آن هم اگر دست میدهد ادا خواهد ساخت پیوسته تا دست داد دست شروت ملازمت
بار قام حالات خیریت و جمعیت سرفراز فرموده باشند زیاده ادب بخدمت اخوان
فیض رسان اخوان صاحب قبلهٔ مظهر فیض سلامت بسبب عدم رسیدن خرج و تکالیف
اخراجات به کار و بار ضروریات خانه ابتر نیست و هجوم قرضخواهان حلقه بر در شب بفکر قوت میگذرد و
روز بتقاضای قرضخواهان سکرات موت نمی دانم که راه آمد و رفت عرد مان و رقائم مسدود است
یا آن فیض رسان را دلشکنی وابستگان مقصود که در خدمت محمود گاهی تسلی نامه شریف گرهی از خاطر نکشود
ناچار آدم اجوره دار بدریافت صحت مزاج و اظهار عسرت خرج روانه خدمت نموده شد مبلغ یک صد روپیه
در اجوره بنامبرده عطا شود و دیگر خرج برای سد رمق متعلقان این خانمان عنایت فرمایند که چندی
بسر برد زیاده چه تصدیع دهد بخدمت والده صاحبه مشفقه مکرمه معصومه
والده صاحبه مشفقه مکرمه معصومه که اسم شریف او در پردهٔ عصمت ست سلمها الله تعالی
بعد اقدام لوازم عبودیت که شیوهٔ عقیدت منشان سراپا فدویت ست معروض رای

عالی میگرداند عرصه چار ماه ست که بدریافت کوائف خانگی مسرت اندوز نگشته مواننش بخیر باد تر صدگه
برخلاف ایام گذشته به چگونگی حالات سرفراز فرموده باشند که رفع نگرانی خاطر گردد و چار تهان سوسی سرخ
و دو تهان سفید چارخانه ابلاغ خدمت شد بمجرد رسیدنش رسید عنایت فرمایند و تقید نوشته اند برخوردار
رعایت علی باید فرمود چنان نشود که بطفلان او باش پیوستگی نموده اوقات عزیز را رایگان گذارد زیاده
چه تصدیع دهد بخدمت والده ماجده بجناب والده ماجده معصومه مستوره که اسمش در ذیل بخش
پردهٔ عصمت ست مد ظلهن بیت جنت که رضای مادران ست ه اندر ته پای مادران ست
بعد گذارش آداب قدمبوس بعرض می رساند نامهٔ والا مشعر بر طلب خرج جهت روبکاری شادی کتب
برخوردار سعادت اطوار محبت علی ورود سعادت فرمود موجب عزت و امتیاز گشت مبلغ شصت روپیه
برحسب ارشاد مصحوب فرهاد سمت ترسیل یافت بنظر خواهد گذشت بموجب تاریخ اسلوب و شادی
مکتب بطور شایسته نمایند از عقب مبلغ دیگر ارسال خدمت خواهد شد پیوسته تا دست داد دولت قدمبوس
بارقام شرائف نامجات سربلند فرموده باشند که باعث عزت و امتیاز در همچشمانست زیاده تسلیمات
قبول باد بخدمت عمه صاحبه مشفقه مکرمه عمه صاحبه مشفقه مکرمه سلمها الله تعالی بعد گزارش
تسلیمات معروض باد سر رشته روزگار برادر عزیز از جان عبد الرحمن در زمرهٔ سواران حضوری قائم
گردیده و اسپش بداغ رسیده عنقریب تعیناتی هم با توپ شهر میشود خاطر شریف جمع فرمایند وقت واپسی
بمکان تعیناتی مع خرج سعادت اندوز خدمت گرامی خواهد شد و در موجودات آینده اسلوب روزگار
عزیز القدر یار محمد هم بکرسی خواهد نشست برای اطلاع معروض داشت زیاده چه تصدیع دهد بخدمت
همشیرهٔ کلان همشیره صاحبه مشفقه مکرمه سلمها الله تعالی پوشاک مع دو جفت نعلین با تاقی سرخ
یکی مردانه و دیگری زنانه و بست و پنج روپیه نقد و چهار من پخته برنج و ده آثار روغن زرد بارکرانده جهت صرف
شادی ختنه برخوردار رحمت علی مصحوب رحمت الله آدم ابلاغ خدمت شد اگرچه بسبب قلت لیاقت
قبولیت ندارد اما اگر بحسب نوازش کریمانه و شفقت مربیانه بشرف قبول پوشیده و بازالطاف نخواهد شد
بمجرد رسیدنش رسیدش بنوک قلم آرند و مدام از عنایت نامجات سرفراز فرموده باشند که ثمرهٔ زندگانی
است زیاده چه عرض دارد بخدمت همشیره صاحبه کلان پرده نشین محفه عزت حجله گزین
پردهٔ حرمت همشیره صاحبه مشفقه سلمها الله تعالی هندوی مبلغ یکصد و بست روپیه می رسد تقیین

که به تهیهٔ اسباب ضروریات شادی کارخیر نورچشمی پردازند وحتی المقدور دقیقه از دقائق طیاری شادی
مذکور فرو نگذارند وتاریخ استقرار آن منقح نموده بنوک قلم آرند که تا قریب ایام شادی بخدمت رسیده شود
زیاده فرصت وفراغت از کار وبار سرکار بهیچ نوع صورت نمی بندد که پیش از بست روز آمده بنشیند رخصت
چهار پنج روز طلبیده خواهد شد چنان نشود که طیاری بعضی اسباب موقوف بآمدن بنده باشد زیاده تصدیع نرفت
بخدمت همشیرهٔ کلان همشیره صاحبه عالیقدر در مراتب بجای مادر سلمها الله تعالی دریولا یک پرستار
بعمر ده ساله بعوض مبلغ یازده روپیه خریده برای خدمت شریف فرستاده شد در خدمت دارند و در تلاش کنیزک
دیگر ست انشاء الله تعالی وقت میسر شدن آنهم خواهد رسید خاطر شریف قرین جمعیت داشته
باداء نماز پنجگانه وتلاوت قرآن مجید وخیرات مبرات که وسیلهٔ نجات عقبی و ذریعه لطف الهی است
پرداخته باشند زیاده چه تصدیع دهد رقیمهٔ زن بجانب شوهر صاحب ذی شان مالک خانمان
سلامت بعد عجز و نیاز معروض باد سامی نامه مع هنڈوی مبلغ یک صد روپیه بر دکان ساهوکار
بهگوان داس ورود فرمود مبلغ مذکور از دکان مسطور بمعرض وصول آمد منجمله آن مبلغ چهار روپیه بحرفِ
بقال منجمله قرض آن رسانیده شد و مبلغ پنج روپیه باخوند صاحب و مبلغ چهل روپیه را غله خریده و
پانزده روپیه بخرج خانگی آمد چون موسم سرما بر سر رسیده دستی اسباب زمستانی هم ضروری
از هر ضرور و چون برخوردار نور بیگ بفضل خدا بعمر ده سالگی رسیده امسال درین فصل ختنه
آنهم باید کنانید نوکران شاگرد پیشه و دیوڑهی بان وغیره را از دو ماه چیزی نرسیده امیدوار خرج مواجب اند
ترصد که مبلغ دو سه صد روپیه راتدبیر نموده در ماه کاتک تشریف ارزانی فرمایند که از تهیهٔ این امور
فراغت یابد زیاده ادب رقیمهٔ زن بجانب شوهر علائق و عوائق پناه توابع و لواحق
امیدگاه سلمه الله تعالی والبسته دامن دولت بعد عرض معروض میدارد که امور خانه داری
نه کاریست سرسری که متوسلان را بر رزق توکل گذاشتن و اوقات بسری خود به رزق معلوم داشتن
رازق مطلق امر کرم ناموس و شرم فرموده نه بقطع رحم و منع کرم انچه احوال شدت و بال بر اطفال
خردسال میگذرد و اقف آن قادر ذوالجلال ست نه مردم فارغ البال علاوه آن قرضخواهان شام و سحر
چون لشکر خطیر حلقه بر در آیند غور و پرداخت علائق از واجبات دانسته خبرگیران باشند با همه البستگان را
پیش خود طلب دارند والا روز حساب پیش خدا چه جواب یاده چه عرض نماید بخدمت مولوی

صاحب مشفق فیض رسان مولوی بشارت علی صاحب مولوی صاحب فیض رسان
سراپا کرم مولوی بشارت علی صاحب سلمه الله تعالی بعد تمنای دست بوسی و قدم گیری معروض باد از روز
استقامت مسکار پور و مجاورت و منادمت حضوری مفروق مجور رنجه روان خاطر در یا مقاطر دور افتاده شفقت
مقتضی آن نیست که دور افتادگان بادیه حرمان بگوی خاطر بار نیابند مگر حرف یاد دوستان از لوح سینه
محو فرموده والا تحریر زکات معنی و تفقدات باطنی را کدام مانع آید اگر بر حسب عریاد لب ساحل
نشینان حرمان موج بحر شفقت بگذرد دور از کرم نباشد شعر گر بگذرم بخاطر پاک تو باک نیست خاشاک
تیره بر دل دریا گذر کند زیاده صداع نیغزود فقط بخدمت حاجی صاحب مشفق شفیق حاجی
مشفق مظهر فیض سلامت تمنای مواصلت و شوق دلی نه چنان که بدستیاری معبر محرره و بیل قلم عبور از آن
دخار توان نمود و دوست و پا زدن چه آبی بر روی کار آرد ناچار از موج خیز آن بحر امواج بساحل
سلامت پا کشیده بدعاء گراید از انجا که احرام بستگان کعبهٔ مقصود لنگر یاد پس ماندهای
حرمان نمی گذارند و مناسک دلجوئی دور افتادگان که حج اکبر ست از دست نمی دهند آن نقاد
رهروان حجاز از ره نوردی این منزل از چه راه پا کشیدند و فرو گذاشت خیال مدینه خاطر
شکستگان نمودند اگر چه در گذشته بجان مهجوران گذشت انچه گذشت آینده را از خاطر فرو نگذاشته
بارقام حالات منزل و مقام تودد التیام سرفراز فرموده باشند زیاده بندگی و سلام بخدمت
میان صاحب قبله میان صاحب قبله فیض مرتبت والا منزلت سلمه الله تعالی گزارش
تمنای دیدار و آرزوی دربار رسمیات اهل روزگار انگاشته تیزپای خامه قلم باز پس کشیده
بمیدان مدعا در جولانی ست که روزگار دربار نواب فلک اقتدار جاگیر پایدار و تا شمار انفاس حیات مستعار
است اگر دو چهره بسعی و تلاش آنحضرت بدست آید معاش خوش اساس ست که خیر طلب
برین روزگار قیام ورزیده بدولت دیدار فایض الانوار دولت جاوید اندوزد زیاده تصدیع نداد
بخدمت صاحبزادهٔ والا شان صاحب زاده والا شان عالیقدر بلند مکان سلامت
بوجه سر مشق شرح شوق به نوخطان مکتب فدویت سپرده بدعاء ضروری العرض
پرداخت که چشم در انتظار نسخه رفع تیرگی سیاهی سفید گردید و از پیشگاه مهر شعاعی هنوز پرتو نینداخت
اگر عنایت شود زهی سعادت دنسخه مثنوی میرحسن بموجب ارشاد نقل برداشته

ارسال خدمت شد بنظر گذشته باشد چون ایام عرس قریب ست خیرخواه هم بخدمت رسیده ذخیره سعادت خواهد اندوخت زیاده تصدیع حضور از ادب دور قسم دوم بطبقهٔ اوسط بخدمت دوستی در مقدمهٔ نسبت فرزند دلبند مشفق مهربان کرمفرمای مخلصان سلامت بعد شرح شوق مواصلت که مقصود بالذات محبان دوستی آیاتست مشهود رای یاد که چون رشتهٔ ارتباط جانبین طناب کشش دلهاست اگر شمع محفل جمهور گردد دور از محبت نیست و آن اینست که برخوردار سعادت یار را بفرزندی آن مخلص اخلاص پرست اراده دارم رجا که این استدعا را مقرون اجابت ساخته یکی از نتایج دودمان محبت را نامزد فرمایند که عقد سلسلهٔ یگانگی خاطرنشین خاص و عام گردد ازین معنی دست نکشیده بنگارش جواب باصواب پردازند که چشم براه و دیدهٔ دل بنگاه ست زیاده تصدیع زرفت بحقائق و معارف آگاه میان اعظم شاه حقائق و معارف آگاه میان محمد اعظم شاه سلمه الله تعالی بعد شوق مواصلت کیمیا خاصیت مکشوف رای باد چون آن سرچشمهٔ فیض الٰهی رخت اقامت بنگاره انداختند اگرچه خدمت حضور از تکلف دور ست و سراسر ذخیرهٔ نور اما با سباب زندگانی این مهجوران اطلاعی رود که اوقات مستعار را بچه سامان بسر برند یا تشریف آرند یا دور افتادگان را پیش خود طلب دارند که جانی تازه در قالب افسرده آید که اسلوب معاشرت را شاید درین هر دو شق هر چه بخاطر فرود آید و در دیده نیکو نماید بارقام آن دست نکشند زیاده نوشتن زیاده است بخدمت میان اعظم شاه صاحبدل نوشته زاویه گزین گوشهٔ تنهائی و گوشه نشین زاویه یکتائی حقائق آگاه میان اعظم شاه سلامت هرچند عافیت در وحدت ست و انقسام طبیعت در کثرت اما اگر چندی بصورت فیض بخشی قدم رنجه فرمایند و راز مهربانی نخواهد شد که اهل این دیار بانتظار قدوم میمنت لزوم بی اختیار ند بهر صورت که دست دهد بانصوب اقدام نمایند و درین معنی دریغ ندارند که عالمی مشتاق جمال ست و جهانی آرزومند وصال زیاده چه برطرازد والسلام بسیادت پناه میر محمد علی سیادت پناه نجابت دستگاه میر محمد علی جیو سلمه الله تعالی دریافت شد که درینولا با وجود این بی اسبابی و بی سرانجامی تدبیر شادی کار خیر دختر نصیبه ور ایشان در شهر ذی الحجه بعد عید که عرصه بعید نیست در پیش دارند خاطر را

حیرتی رو داد که بچه صورت این کار انصرام خواهد یافت چون بدیدهٔ تعمق ملاحظه رفت نشان دادند که او تعالی مسبب الاسباب ست شاید در پردهٔ تقدیر اسبابی شایسته مهیا داشته باشد که انسان را از آن اطلاع نباشد پس درین صورت نظر بکارخانهٔ تقدیر داشته فکر و تعلق خاطر را بخود راه نه دهند که دستگیر درماندگان و کارساز بیچارگان باسانی سرانجام این کار خواهد کرد بمنه و کرمه مشیخت پناه شیخ ظهور الله بنجعلی مشیخت پناه شرافت دستگاه شیخ ظهور الله جیو سلمه الله تعالی عنایت نامهٔ حضور غریب نواز که بنام دمزار عانست مع حامل آن پیش ایشان فرستاده شد لازم که مشار الیه همراه برده عنایت نامه مزبور را بموصوف رسانند و جواب آن نویسانیده حواله نامبرده نمایند که باز عنقریب اراده جناب حضور می دارد و خود هم عرضی نمایند که آدم معتبر ست بنظر خواهد گذرانید و جواب آن از پیشگاه حضور بنام ایشان خواهد آورد زیاده چه برطرازد به شریعت پناه قاضی صاحب شریعت پناه فضیلت دستگاه سلامت میر چراغ علی و روشن علی فیمابین معامله و معاملت دارند و در برادری بسبب نافهمیدگی جانبین تصفیه نیافت لهذا هر دو صاحبان بخدمت می رسند یقین که جانب احدی نگاه داشته بموجب فرمودهٔ کتاب الله و شریعت غرا الصورتی که در حق یک تجاوز نشود و حق بحقدار عاید گردد و انفصال فرمایند که برحسب شریعت اطهر کسی از صراط مستقیم قدم بیرون نخواهد نهاد و درین صورت رضای خدا و رسول ست زیاده چه برطرازد بحافظ صاحب مشفق حافظ غلام جیلانی عرف حافظ کلو حافظ صاحب مشفق مهربان یکتای قرآن خوانی حافظ غلام جیلانی سلامت باشند اوراق سیپارهٔ دل در فراق آن خوشخوان چون اوراق خزانی پریشان اگر صحت آیت محبت جائز داشته چندی زلال وصال در کام و زبان متعطشان چشم و جمال برند دور از اخلاص نخواهد شد الحمد لله که ماه صیام هم نزدیک است دل برای استماع قرآن شریف مملو اشتیاق است اگر اتفاق افتد زهی دولت مشتاق مستدعی ثواب ست و منتظر جواب زیاده ابرام نرفت فقط بمیرزا صاحب میرزا کلن بیگ تمسند ار میرزا صاحب مشفق کرمفرمای مخلصان سلمه الله تعالی بعد سلام و شوق و اشتیاق ملاقات مطلع نمایند که میر انور علی و مهر علی از برادران قرابتی این خیر طلب اند چون بهرتی پلٹن روبکار ست اگر

بوسی آن مشفق سررشتهٔ جمعداری وو فعداری بدست مشار الیہما افتد نہایت احسان اگر گنجایش نباشد
درزمرهٔ یاران برادری باشد نظر عنایت و مهربانی برحال صاحبان موصوف مبذول گردد زیاده چه صداع دہد

براؤ صاحب مشفق راؤ ہر سہاے مستاجر پرگنہ رچھا راؤ صاحب

مشفق سراپا اشفاق سلمہ اللہ تعالے خدمت حکومت پرگنهٔ رچھا بدعای درازو استدعاهاے
بدرگاه بے نیاز بنام آن مشفق از سرکار ناظم ملک مقرر و مفوض گشته اللہ تعالی مدام حکومت
شایسته قائم دارادورین صورت لازم آنست که به ائمه دران پرگنهٔ مذکور تعرض و مزاحمت
بمیان نیاید که ایمه از حضور معاف و سواے مال سرکارست ازین لشکر دعاے همت
باید طلبید خصوص حافظ محمد فاضل که یکے از مهربانان و دوستداران خیر طلب اند رعایت برحال
مشار الیه غایت احسان برخیر خواه متصور امید که حافظ موصوف و کل این فرقه مساکین عذاب اللسان
و ممنون آن چشمهٔ احسان باشند زیاده چه تصدیع دهد فقط **بمحبت التیام لاله سیتا رام**
مهربان محبت التیام لاله سیتارام سلمه بعد شوق مواصلت کثیر المباهجت که ثمرهٔ عمر مستعار
دوستداران اخلاق شعارست مکشوف ضمیر باد وعده که تبر شمیل حلقه کمان رفته شاید ایفای
آن در پیش نهاده اند والا تیر قامت و زیر بار انتظار آن کمان نے رسد خلاف راستباز نیست
و شمت در سخن پرواز نیست و اما بے صلاح و فاد عده نه بندد تا وعده آن بوفا پیوندد زیاده
چه صداع افزاید **بخدمت مولوی صاحب مولوی نور الحق نوشته فضائل مآب**
فضیلت اکتساب مولوی نور الحق صاحب سلمه الله تعالے محمد اکرم طالب علم از مدت دراز
تمناے خدمت دارد و تحصیلش تا مطولات ست دریافت شد که بسبب کثرت سبق طلبه
وقت فراغت نیست اگر باوجود کشاکش وقت یک سبق مشار الیه پیش خود مقرر نمایند
بار منت بر دوستدار متصور مشار الیه از باعث جولانی طبیعت و محنت مطالعه کتاب
لائق ست البته در صورت اقبال این معنی نظر عنایت بر موسے الیه دارند که تا عمر خود ممنون
و شاکر خواهد شد زیاده چه برطراز د **بمهربان دوستان خلیفه ظهور الله**
جهان آبادی خلیفه صاحب مهربان کرمفرمای دوستان خلیفه ظهور الله جیو سلمه الله تعالے
اشتیاق دید نهاعنان اختیار از دست ربوده اگر اتفاق افتد براے دو روز—

از ملاقات خود مسرور سازند بموجب استدعای آن مهربان جنگی خان مع سه جفت نعلین کفش برسے
می رسد قیمت هر سه جفت مبلغ یک روپیه دوازده آنه قرار یافته منجمله آن یک روپیه رسید باقی
دوازده آنه حوالهٔ مشار الیه نمایند که بکفش دوز رسانیده شود دیگر انچه فرمایشات درخور این دوستدار
باشد مقدمهٔ فیمابین واحد دانسته بے تامل نگاشته باشند زیاده نوشتن زیاده است
بمیر صاحب مشفق مهربان حافظ سید فیض الله سنبهلی میر صاحب
مشفق مهربان کرمفرماے من سید فیض الله جیو سلمه الله تعالے بموجب درخواست آن
مهربان سیپارهٔ عم نوشته شد بسبب احتیاط بدست آدم فرستاده نه شد بعد انقضاے
عید سعید که عرصه قریب است مصحوب برخوردار احسان الله خواهد رسید و رسانیدن اینجا صندوق
اینجانب ذمهٔ آن مهربان ست اگر درین روزها برسد از همه اولے والا شکایت باقیست پروا
اینمعنی رسیده تغافل نمایند و مبلغ یک روپیه را تنبا کو از اسامی خود خریده باید فرستاد قیمت آن
از عقب خواهد رسید زیاده چه نگارش رود **بخان مهربان اخوان زاده**
محمد حسین خان خان مهربان اخوان زادهٔ محمد حسین خان سلمه الله تعالے یاد باد
که در وقت ملاقات بریلی وعدهٔ ارسال چوبدستی رفته و ست وعدهٔ آن دوستدار عصای خم نموده
یکدست چشم براه است موجب تعجب باوجود آمد و رفت مردمان چوبدستی بدست نیامد
در صورت عدم ارسال آن حمل بر تغافل و تساهل ایشان نموده باز مے نگارد که رحمت الله
آدم سرکار مے رسد امید که چوبدستی مذکور برحسب وعدهٔ خود حوالهٔ نامبرده نمایند که
باین جانب خواهد رسانید درین مرتبه بتر سبیل آن اهمال نرود والا این معنی یاد از عدم مروت
آن محبت پناه خواهد داد زیاده نگارش نرفت **بخان مهربان بخشی**
غلام مرتضے خان رامپوری خان مهربان بخشی غلام مرتضے خان سلمه الله تعالے
بیاض الخوئی میر امام علے صاحب برحسب ارقام اخوی موصوف مصحوب جنگی خان رسید
خاطر را مسرور ساخت اگر کتابی دیگر مطلوب باشد این خانه را خانهٔ خود تصور نموده بی تامل باید
نگاشت چون فیمابین مغایرت نیست فرستاده شود دو شیشه هاے گلاب معمولهٔ امسال
نرسید نداغلب که بنظر کاسهٔ حضرت رسول الله صلے الله علیه واله وسلم علیحده

۲۳۸۸۴۷

امانت داشته باشند در ارسال آن اغماض نموده واز گارش حالات خیریت مسرور
نموده باشند زیاده چه برطرازد شیخ صاحب مشفق مهربان شیخ
معصوم علی شیخ صاحب مهربان شیخ معصوم علی جیو سلمه الله تعالی دو سبوچه رُب
مرسوله آن مهربان که از کمال مهربانی فرستاده بودند رسیده مذاق جان را شیرین ساخته اگر
مثل ومشابهت آن بشیرینی شهد شیرینیش بالاتر است واگر تمثیل بشکر ونبات دهد فرع باصل
نمی رسد خانه دوستی آباد الله تعالی آن شیرین کلام را از همه آرزوها ومقاصد دلی شیرین کام گرداناد آدم
بحضور غریب نواز ارادهٔ مهبوس دارد بخاطر دارند بذریعهٔ عرضداشت عرض
احوال ضرور است زیاده چه نویسند بحکمت مآب حکیم رحیم الدین صاحب
حکمت مآب فضیلت نصاب افلاطون منش بقراط طبیعت سلمه الله تعالی طبیعت از چند روز
ناخوش وعلیل است واشتها مطلق ندارد اگر برای دو گهری تشریف آرند رفع عوارضات
بیمار لیست بعد ملاحظهٔ نبض آنچه تجویز شود بکار برده در صورت زیاده بسبب شغل معالجهٔ بیماران فرصت
وفراغت دست نه دهد اینجانب را طلب دارند که بخدمت رسیده بمعالجه بپردازد که
بدون آن فضیلت مآب طبیعت بدیگری رغبت نمی کند زیاده چه صداع افزاید محبت پناه
شیخ رحمت الله دوست جانی محبت پناه مودت دستگاه شیخ
رحمت الله بعنایات الهی بصحت وسلامت باشند شهر یارا از آرزوی دیدن تو دیده خواب نیست
بی روی دلفریب تو بودن صواب نیست این دوری ومهجوری کار باستخوان طاقت
رسانیده ومفارقت ضروری خواب از دیده وآرام از دل شوریده ورمیده یکسر بیرون کشیده
شعر درد ما را نیست درمان الغیاث هجر ما را نیست پایان الغیاث در صورت
اگر این تشنه کامان وخشک زبانان فراق را بزلال وصال وآب حیوان دیدار شیرین کلام
سازند سرمایهٔ عیش زندگانی خیال فلاح وبهبود مهجوران در سر داشته ازین رعایت
درنگذرند زیاده تاکید مواصلت چه برطرازد بمحب یکرنگ دوستی آگاه
میر عبدالله محب یکرنگ دوست بافرهنگ دوستی آگاه میر عبدالله
سلامت باشند درین ایام نوید آمدن ایشان از سفر ورسیدن بوطن

این مهجور را از دوری اضطراب برکشیده خاطر را مالامال مسرت بی اندازه گردانید مباهجتی وبشاشتی
که به طفیل گوش دست داد قطرهٔ از نیابش خط حاصل میشد لاکن چه کنند که دیده بدون دیدار جمال به تسلی
نگراید دست ملاقات اینکه سخن درست نگویم سخن توانم دید که می خورند حریفان ومن نظاره کنم
چون گوش باشتیاق خبر فرحت اثر ذخیرهٔ مسرت اندوخت لازم که دیدهٔ حرمان کشیده را
نیز بدیدار خود مسرور سازند زیاده چه نگارش رود رقیمه شوهر بجانب زن
شمع فانوس عصمت ناموس بحرم حریم حمایت کریم باشند سند دیهات مبلغ
کثیر میرسد ومنشور شکایات بمیان است ونوکران شاگرد پیشه ودیوڑهیبان
بعدم یافت واجب خود نالان ومعدن دفینه برآمده که زر بحر دار با فرستد ونه اکسیر کیمیا
بدست آمده که خاک را زر گرداند خرج بموجب دخل باید تا از عهدهٔ آن برآید هنڈوی مبلغ
یک صد روپیه دیگر فرستاده شد خواهد رسید ماهانه ورماهه داران باید رسانید تا نوکران
بیدل نبوده بکار وبار خود هوشیار باشند کشتیبان را تقید رود که بر ڈیوڑهی همه شب
بیدار باشند واز احوال جزو کل خانه نویسان باشند که موجب دلجمعی گردد زیاده
چه برنگارد فقط رقیمه شوهر بجانب زن اهل خانهٔ مونس یگانه همراز دنیا
بحمایت سبحانی باشند خط خیریت رسید مضمونش من وعن دریافت گردید
مرقوم بود که شادی کدخدائی برخوردار سعادت کیش محمد ولیش که بخانهٔ مظفر علی
قرار یافته در پیش واسبابش از صد یکی واز بسیار اندکی صورت نه بسته وطرفه آنکه
مجوزه بشهر ربیع الآخر بدر یافت این معنی دامن خاطر گل کامرانی برچید صورتش
اینست که اسباب آن کارخانهٔ مسبب الاسباب مهیا وموجود ونظر براسباب
حق سبحانه وتعالی داشته مضطرب نباشند اینجانب هم بعد یک ماه مبلغ تنخواه
بوصول آورده میرسد همه اسباب بسهولیت وآسانی سرانجام خواهد یافت اگر
دست دهد درخت انبه باید خرید که بمیوه درکار خواهد شد ودیگر دستخط نویسان حالات باشند
زیاده خیریت است فقط مهربان دوستان لاله بخشی را ام
رواصلیا سفی نویس کچهری کرور بریلی لاله صاحب مهربان

لاله بخشی رام سلمه الله تعالی اخوت پناه میر ناصر علی و میر قادر علی از سالگذشته
موضع موندیا و لسهولیا خضر پور متعلقه نظام پور از حضور به تشخیص خود دارند چون پیشکاری
کچهری کرور وکالت و اصلباقی تعلق آن مهربان شنیده بکمال مسرت و ابتهاج عکس کامرانی
در آئینه خیال دیده از چند روز جهت و اصلباقی مواضع خود آمده رفت کچهری دارند چون
مبلغ مشار الیهما داخل سرکار رسیده از روی واجبی و اصلباقی مومی الیهما درست کرده
رخصت سازند در صورت دیر حرج کار سرکار است زیاده چه نویسد فقط بدیوان
پرگنه بریلی کرور حویلی دیوان صاحب مهربان کرمفرمای غریبان
سلامت خدمت دیوانی پرگنه بریلی بر احبا مبارکباد بشکرانه آنکه حق تعالی آن مهربان را
برغربا و نوع شرفا مسلط گردانید تسلط کارشان برخود دانند سادات و دیگر شرفا بکار خود
حیران و سرگردان اند کسی نمی پرسید که کیستند و چون گردید تو کی بشنوی
ناله داد خواه و بیکسان زدی کلاه خوابگاه خدارا حاضر و ناظر دانسته انهمه نغمای عطای
او فهمیده مخلوقش برا راضی و شاکر دارند دو بامداد اگر آید کسی بخدمت شاه
سوم هر آئینه روی کند بلطف نگاه نه آنکه در کار خویش بی پروا از درویش دولت
کارفرمائی اعتبار را نشاید امروز بر یکی و فردا بر دیگری مصرع مراعات
صد کن برای یکی زیاده چه برطراز مهربان دوستان
دوستی آگاه حافظ سید فیض الله مخلص نواز اخلاص پرور از سلامت
ایماسی که در تصنیف هدیه کلام الله رفته یافت گردید بائع قرآن شریف هنوز در فریب مشتریان است
گفتار شیرین سخن بر زبانی و زبان درازی و کردارش روبه بازی و حیله سازی
روبرو کلامش صلاح آمیز و در غیبت پیامش فساد انگیز تر لهذا هنوز بسبب
ناچاری انفصال نیافت انشاء الله تعالی بشرط خیریت در صورت بهیچش بدست
مشتری نخواهد رفت خاطر جمع داشته مبلغ هدیه اش موجود و مهیا دارند هرگاه که
بصلاح خواهد آمد تعالی بفضل البدلین خواهد شد زیاده چه بقلم آید فقط به یار دلنواز
که در فراقش دل از دست رفته بیت بلبم رسید جانم

تو بیا که زنده مانم پس از انکه من نمانم بچه کار خواهی آمد جان من جانان من شاه من
سلطان من سلامت صدف دیده این بیقرار روز بانتظار آن یار گهربار و شب باشتیاق بیاد
ستاره شمار اگر قطره زلال وصال جمال آن شیرین مقال بکام این تشنه کام ریزد موجب
زندگانی و حیات جاودانی ست و الا جان قطره وار بگوشه لب بهوا آویخته در چشم زدن
بیچکد سر گشتی که عشق وا رو نگذارد بدین سان بجنازه گریانی بچه کار خواهی آمد زیاده
طاقت گفتگو ندارد والسلام بدوستی در شکایت عدم رسمی خط نهال
دوستی نشان که آخر آن بهار آرد و نشاید و شمنی بلگن که انجامش خمار آرد مشفقا کرما
کرمفرما سلامت دوحه دوستی در مزرعه دل نشاندن از آبیاشی انهار اقلام باز ایستادن
چه بار آرد چاه باید که تا شاخ و برگش تازگی یابد در صورت فراموشی بی آبی می کوشی پس بنا بر
تا بسر سبزیش خلل نیابد از دیر گلدسته مکاتبات حمائل بر دوش نگردیده حمل آن بچه توان کرد
اگر بر تغافل و تساهل فرود آرد در بهار دوستی ممنوع است و اگر بر فراموشی نشاند لهم در محبت معنوی
نامسموع پس درین صورت تخمش بخاک انداختن چه ضرورت بتازگیش کوش و الا همه یاد
فراموش زیاده چه برطراز بسخن ساز معنی آگاه میر کریم الله سنبهلی سخن ساز
دوست نواز اسلامت ره نورد خامه تیز آهنگ در مسافت شرح شوق پای لنگ ناچار
ازین داعیه بر کناره بوده مدعا نگار است که تیر سخن باوج رسانیدن و پیکانش نگاه داشتن
کار سرسری نتوان دانست تلاش معاش بوسه به پیغام نیست که از دو نه کام جان شیرین نتوان
لب و دهان نمکین بل این معنی حسرت زا و تاسف افزای روزگار بر اهل روزگار عشوه گر و
کرشمه نما است اگر روزگار پیشگان در یک تیز نگاهش به پیکان بخون و جهرده از جابر نخیزند علاج شان
بیرون از بیان ست و زخم آنان بی درمان در صورت موجود روزگار قدم پیش نمی افتد
پس تلاش زبانی بی معنی اگر آیت بهره بردارند و اگر نیاید چه بردارند زیاده خیر محبت نقش
میر محمد علی اشتهار را اخلاص شعار اسلامت عبارت آرائی نوا بی
ودر اوی ست که شایان این فن جز تن زیب و سکه داران ندانند سخن شایسته کار بسته
دست یافتگان فکر بایسته ایشان خاکسار را درین معنی بدنام کردند سوای پوستین ندارد

استخوان بندی را پای حکم باید هر که بپوست نرسد استخوان بندی الفاظش کارد باستخوان است
آینده چنین نباید که در زمرهٔ اهل این فن خجالت بیفزاید زیاده چه بر طره ازد تهنیت
شادی کتخدائی بدوستی نوکتخدا شمع افروز کاشانهٔ محبت و نور افزای محفل مودت
سلامت باستماع نوید شادی کتخدائی آن سرو آزاد گلشن اخلاص دامن دامن گل مسرت
و انبساط فراندوخت و چراغ نشاط در محفل دلها افروخت باد بهاری باوراق درختان
دف نواز و نقارهٔ عیدبلند آوازه شد نحوانان چمن یکسر بصدای نغمهٔ شادی و مبارکباد وسے
پرداختند و مجلسیان گلشن نقل شادی بکرده دلان رسانیدند الله تعالی مبارک و همایون کناد و
قران السعدین را بنتایج ثمرات عیش و عشرت مثمر بیه بار گردانا و امید که همواره بنوید شادی
توالد و تناسل مسرت بخش دوستان باشند که موجب انفراح خاطر ایشان تواند بود زیاده
ابرام زرنت **تهنیت شادی کتخدائی** خان مهربان خلعت نشان شهباز خان سلامت
بساعتی که نیترین سعدین مقترین بود عروس دولت و مخدرهٔ اقبال بمنصهٔ شبستان آن
مهربان جلوه گر با استماع این نوید بشاشت جاوید هم آغوش عروس مسرت انبساط
الله تعالی مبارک همایون کناد و آینده به نتیجهٔ سعادت کامیاب گرداناد • دوست
بشاشت طلب را همواره بحصول مرادهای شادی آمود داشته بدولت عظمی
رسانا و برب العباد **تهنیت تولد فرزند سعادتمند بدوستی مهربان**
دوستان فیض رسان یاران سلامت باشند بعد شرح شوق مواصلت صوری
که بهین نتایج رهروان منازل اشتیاق است مشهود ضمیر منیر باد بشنیدن مژدهٔ
تولد فرزند ارجمند سعادت پیوند ماهروی مشکبوئی دلکشی جانفزائی دلفریبی
مهوشی که بساعت سعید قدم فرخنده بعالم ظهور نهاد و ابواب انبساط بر روی دلها کشاد
نوید طلبان را و دوستان را بشاشت زیاده بحصول انجاح امید و محبان را بمحافل
فرخی و فیروزی کشید الله تعالی مبارک و همایون داشته بعمر طبعی و زندگانی
جاودانی رسانا و بر جمیع محبان و دوستان این روز سعادت اندوز روزی باد
امید که همبرین آئین همواره بنوید شادیها خاطر مخلصان را شاد نموده باشند زیاده عمر باد

و عشرتش زیاد **تهنیت تولد فرزند بمیر صاحب مشفق مصدر ع**
سحرم دولت بیدار ببالین آمد میر صاحب مشفق فیض رسان من سلامت اضطرار رفت که
در ساعت سعید نهال سعادت با هتزاز نسیم تولد در چمن جهان نمود و نوید خواهان را از
روائح مراد دماغ تازه گردانید خاطر محبان چون گل خندان بخندید و در آمد با خیال حقیقی
بآبیاری فضل خود همیشه سبز و خندان داشته قیام آن تا قیام چنین امکان راست و در سست
و از او پیوسته بدین و تیرهٔ اخلاص پرستان را با صفای فرخ روای دولت شادان و فرحان
داشته کامروای عالمیان گرداناد بمنه و کماله کرمه **تهنیت شادی ختنهٔ فرزند**
بدوستی دوستیگان من محبت نشان من سلامت بعد اشتیاق ملاقات
که اهم مطالب ساکنان شش جهت ست مطالع باد در ساعتی که خاطر از همه خیالات تفکرات
یکسو بوده و دل را دولت انبساط موهوب استماع یافت که شادی ختنهٔ نور دیدهٔ سعادت اطوار
محمد اکرام که سنت الاسلام و طریقهٔ دار السلام ست در آوان سعید صورت بسته دل را
مسرتی دلنشاطی که روداد از شرح و بسط قلم بیرون و افزون است پیالهٔ چشم تمنای حباب
یاد هر مراد و نقد آرزو بر آمود و اهل احتیاج را بفراغت و سیر چشمی رسانید الله تعالی باستماع
دیگر شادیها مسرور گرداناد زیاده چه **تهنیت خدمت پرگنه** بخان مهربان
غلام رسول **خانصاحب** خان صاحب مهربان کرمفرمای دوستان سلمه الله تعالی
درین وقت بهجت رخت که ضیع و شریف را مسرتی و بهجتی ست مسموع شد
که خدمت پرگنه چها از سرکار بنام آن مهربان قرار یافت بلکه کار نمایان در پرگنه
مذکور رفته بکار و بار مرجوعه خود پرداختند و نذر و پیشکش چنانچه معمول عاملان ست گذرانیدند
بمجرد استماع این نوید خاطر منتظر بجدی مسرت اندوخت که در احاطهٔ تحریر نمی گنجد
مبارک و همایون باد و روز بروز مراتب و خدمات افزون شود یقین که همواره بنوید
خدمات مسرور نموده باشند که موجب خرسندی طبیعت از آن متصور زیاده خیریت
تهنیت خدمت سالاری پلتن بخان صاحب خان صاحب
مشفق مهربان محمد کاظم خان جیو سلمه الله تعالی در یولا بشاشت نامی اخبار فرحت آثار

رسید که خدمت سالاری پٹالن از حضور مهاراجه بهادر بنام آن مشفق قرار یافت
والوششش بنام شیخ احمد و تهور خان مقرر گشته و مهاراج بر حال آن تفقد مآل بر حسب
خوبی آن مهربان بسیار مهربان اند چنانچه همراه رکاب رای سنبهوناتهه تشریف می آرند این نوید
فرحت انبساط ظاهر و باطن شد و از بس نشاط از پوست برآمد او تعالی آن مجسم مروت را
بمراتب اعلی رسانیده کامروائی غریبان گرداناد و قریب بست جوانان سپاه پیشه کار آزموده
برادری اینجانب بیکار اند بشنیدن این خبر فرحت اثر شادان و فرحان اگر در سلسلهٔ پٹالن
صورت روزگار موی الیهم اسلوب پذیرد از همه بهتر خیال انیمعنی ازین خاطر بر روز زیاده بس و باقی هو
تهنیت عید سعید بدوستی که جهانی پیش خنجر مژگانش قربانست مشفق مهربان
زندگانی بخش دوستان سلامت باشند قدوم میمنت لزوم عید اضحی بر همه احبا مبارک باد
ازانجا که ملاقات دوستان حج اکبر ست اگر تهیهٔ اسباب اتصال پردازند و غبار ملال از دل
مهجوران بر دارند سجدهٔ شکر بدرگاه رب الجلیل بگذارد که بعد آرزوی یکسال این روز بدولت
افروز سعادت اندوز روزی گردیده مبارک باد زیاده چه بزنگارد تهنیت تولد فرزند
دلبند و تعزیت آن بدوستی نوشته شد خان من دوست یگان من
محبت نشان من سلامت مسرتی و نشاطی مالامال باستماع نوید تولد فرزند جگربند آن سعادتمند
بر دلها رو نمود و ابواب خرمی بر دوستان یکدل و یک حال کشود مردم تمام نشاط از جامه
بیرون آمدند و بهجت و انبساط بنیاد نهادند که گل خندان در گلشن سعادت خندیده و سرو جهان
در چمن دولت چمیده در عین این نشاط ستارهٔ نحوست برآمد و هوای انقلاب
زمانه دگرگون وزید که بیک ناگاه صرصر حوادث ممات آن نرگس شهلا و لالهٔ حمرا را
برگ برگ ریخت و یکبارگی ابواب خرمی مسدود گردانید و مسرت و شادی بشدت غم
مبدل گشت ؎ عیش دنیا را بقای نیست دیدی غنچه را ٭ یک تبسم کرد و عمرے در
پریشانی گذشت ٭ درین غم جگردوز جگر پاره پاره شد هرچند دوستانی دلی بانگشت تسلی ایمای
بصبر می کردند فائده نمیگردد ؎ ساکن نمی شود به سخن آب چشم من ٭ این درد ابتلا به تسلی
فزون شود ٭ این غم جگرسوز را بکدام زبان بیان نماید شعر ندیدست چشم زمانه بهم ٭

نه آن گونه شادی نه این گونه غم ٭ ناچار بصبر گرائید الله تعالی باز نعم البدل آن بهین نتیجهٔ
دودمان محبت را سرفراز گرداند بهر حال صابر و شاکر باشند زیاده چه بیان نماید در تعزیت
اهلخانه بدوستی نگارش رفت محبت جانی و دوست جاودانی سلامت
هوای زمانه نوع دیگر وزیده که چشم دوستان گاهی روی شادی ندیده اهل زمانه در گرو
غم اند و ارباب روزگار گرفتار الم اقبال بهجت و بشاشت از جهان برداشت و دولت
مسرت از عالمیان روی بر تافت درین روزهای ماتم فزا خبر واقعهٔ هائلهٔ اهل خانهٔ آن
یگانهٔ زمانه مسموع شد خاطر در گرداب غم و هم گردید شادی این جهان خال خال و غم جهان جهان
رباعی دی روز پی گلاب میگردیدم ٭ پژمرده گلی بروی آتش دیدم ٭ گفتم که چه کردهٔ ترا
می سوزند ٭ گفتا که درین چمن دمی خندیدم ٭ الآخر الامر بصبر گرائید ایشان هم
برضای الهی صابر و شاکر باشند زیاده چه والسلام فقط در تعزیت پدر
بدوستی نگارش رفت مهربان من کرمفرمای من سلامت خبر واقعهٔ
جانگاه پدر بزرگوار آن یگانهٔ روزگار دوستان را در چاه غم انداخت و مهجوران را در
زندان الم محبوس ساخت حیات سکرات ممات گردیده و زندگانی یکسو افتاده از
نجات روز در چشم شب دیجور ست و دلها از ذائقهٔ زندگانی بس دور ست چه درد دل
غم جانگاه نگشاد ٭ چه سیل درد بر دل راه نگشاد ٭ چون راهروان منازل حدوث و
امکان راهمین شاهراه در پیش ست بجز صبر و شکیبائی چاره ندید بصبر گرائید ؎ ای دل صبور
باش بر آفات روزگار ٭ نیکو شود بصبر سرانجام کار تو ٭ ایشان هم راه صبر پیش گیرند و کمر صبر
مستحکم بر میان دل بسته بفاتحه و درود آن مسافر ملک بقا را یاد نمایند زیاده چه نگارش رود
در تعزیت والده بدوستی ارقام رفت ؎ پیر گردون روز و شب
اندر صدای ماتم ست ٭ غم فراوان درد افزون اندر و شادی کم است ٭ محب بیریا
دوست باصفا سلامت زمانه باز دست ایذای جهانیان کشاده و زمانیان را در حلقهٔ ماتم
نشاده باستماع خبر واقعهٔ جانگاه که والدهٔ ماجدهٔ آن مهربان ازین سرای فانی رخت
اقامت بربست و داغ غم مفارقت بر سینهٔ ایشان نهاد و دوستان را آب سرشک از

سرگذشت و محبان را طوفان غم در داده و دنیا نه جای شادی ست نه محل سکونت و آبادی بل سرای شب گذران و سفینه الیست هردم روان فلاح و بهبود از جهان برداشته اند و اهل جهان را در گرداب تپش و سوز انداخته اند اگرچه این غم نه آن غم ست که از خاطر فرو شود و این ماتم نه آن ماتم ست که از دلها فراموش شود و لیکن بهرحال نظر بر بی ثباتی این مکان گذران داشته هردم برضای الهی صابر و شاکر باید شد و پس ماندها را بدلداری و دلجوئی تسکین خاطر باید داد زیاده چه برطراز د

قسم سوم به طبقهٔ ادنی

برادر عزیز القدر از جان بهتر اقبال آهنگ فتح جنگ جناب برادر عزیز القدر بجان برابر بعافیت باشند بعد شوق ملاقات بهجت آیات مطلع باد قبل ازین برای خرید اسپ نوشته بودند هرچند درینجا تلاش نمود میسر نیامد چون خیال آن ناخن بدل بود درینولا سوداگران دور انتش اسپ از هر دیار آورده اند منجمله آن یک راس اسپ سمند با عضا درست و از قدم چست هر عضو از اعضا محبوب دیگر ست بقیمت دوصد روپیه قرار یافت چابک سواران را طلبیده ملاحظه کرانده قیمتش استفسار کرد که بچند باید خرید گفتند که در مالیت از دوصد روپیه کم نیست اگر پانزده بیست روپیه بگذارد بهمان منافع ست اغلب که وقت تصفیهٔ قیمت پانزده روپیه کم شود درین صورت اگر مبلغ قیمت آن ارسال دارند خریده فرستاده شود انشاء الله تعالی در سواری خوش خواهد کرد درین امر هرچه صلاح باشد بنگارند زیاده به قلم نیاید برادر خرد نگارش رفت برادر عزیز القدر گرامی منش شنیده شد که زراعت موضع بخت پور بتقیم ست لازم که مساحت موضع مذکور برعایت سازند و تسلی و دلاسا سامیان بقدر ممکن نمایند چنان نشود که در صورت سختی مساحت کنکوت رعایا فراری شود و آینده دیه ویران گردد در رعایت رعایا آبادی موضع مذکور ست هریکی را خوشدل و راضی دارند و اسامی نادار و بیمقدار را به تخم و تقاوی دست گیرند که در افزونی چنین و تردد بجان کوشند و گویند امامی اسامی که در فاضل پور گریخته نشسته است نامبرده را بدلداری و استمالت آورده در موضع خود آباد سازند و اگر تمرد ورزد همچنان برنگارند که دستک از سرکار فرستاده شود مفصل باید نگاشت زیاده چه

برادر عزیز القدر قلمی شد عزیز من عزیز از جان من سلمه درینولا نور خان افغان ناحق به تهمت خون شخصی گرفتار شده و هرگز خون بذمهٔ مشار الیه ثابت نمی شود لازم که بسعی و سفارش در مخلصی مومی الیه بمقدور خود دریغ ندارند سعی بهر راحت همسایگان کردن خوش است بشنود گوش از برای خواب چشم افسانها بلکه ضمان او درین مقدمه بر خود دارند که خان مذکور شخصی متدین و امین ست و گاهی از مشار الیه این قسم حرکت بظهور نیامده بدخواهانش از فیلسوفی خود گرفتارش کرده اند قطع نظر از رعایت حق جار و نفع همسایه و رفع ضرر آن در سعی شما ثواب عند الله متحقق و ثابت ست بهر صورت سعی ضرور زیاده بس فقط برادر بجان برابر ارقام پذیرفت برادر بجان برابر گرامی قدر محفوظ باشند مسرت نامه سرور افزا مشعر بر طلب خرچ موصول مطالعه گردید بر کوائف مندرجه آن کماهی آگاهی رفت صورتش اینست که برات تنخواه اینجانب با همه سواران حضوری بر گنات شده هر قدر که از وصول می شود بخرچ روزمره می آید آن قدر خرچ و فا نمی کند که بایشان فرستاده شود انشاء الله تعالی عنقریب وقت حساب و بیباقی خرچ بوجه احسن فرستاده خواهد شد خاطر جمع نموده از نگارش کیفیت حالات خود مسرور نموده باشند زیاده چه نویسد برادر عزیز القدر عزیز از جان برادر عزیز القدر بهتر از جان بحفظ حمایت ایزد منان باشند بعد اشتیاق ملاقات که ثمرهٔ زندگانی زمرهٔ انسان دران متصور و مشهود ضمیر منیر باد دو دسته کاغذ کشمیری مهره دار مرسولهٔ ایشان رسیده رقم دوستی بر صفحهٔ خاطر کشید تدبیر ترقیم قرآن شریف پیش نهاد خاطر است وقت آمدن خود دو دسته دیگر همین قسم باید آورد از تحائف آنجا نیز مسرور باید ساخت زیاده چه برطراز د

به گرامی قدر الف خان نگارش یافت عزیز القدر گرامی منش الف خان بعافیت باشند مسرت نامه بهجت اختتام مع هنڈوی مبلغ بیست روپیه بدو قطعه مرسولهٔ ایشان رسید مسرت را باعث گشت مبلغ مذکور از دکان ساهوکار بوصول آورده بخانهٔ ایشان رسانیده شد بنابر اطلاع بقلم آمد و آنکه در مقدمهٔ رسیدن برخوردار فیض علی به لکهنؤ و استقامت مشار الیه بمدرسهٔ مولوی حسن صاحب

نزد جعفر علی مرقوم قلم دوستی رقم بود دریافت گردید صورتش اینست که برخوردار مذکور بجوشش
خشک مغزی و شامت خود بی اطلاع و بی رخصت برخاسته رفت و اصلا خبر نبود که بکدام جانب
راه پیش گرفته اکنون از خط ایشان معلوم گردید که به لکهنؤ رخت اقامت انداخته خیر قسمت او
همراه اوست و گردش قسمت او کو بکوی گرداند اگر در انجا فهمیده و ساعی تحصیل علم گردیده فبها
و الا آن بنکبخت را تر غیب خانه داده روانه این صوب سازند که والدین مومی الیه در مفارقت
آن سنگین دل حالتی دارند که در بیان نمی آید زیاده چه نگارد به **فرزند جگر بند**
نور چشم راحت جان قرهٔ باصرهٔ اقبال غرهٔ ناصیهٔ حمائد افعال در کنف حمایت
ایزد متعال باشند بعد دعوات ترقی عمر و حیات مشهود باد و صلای عام ست که در نیولا در سرکار
ناظم ملک گیهر بموجب حکم بندگان عالی نگاهداشت زمرهٔ سواران روبکارست لهذا
می نگارد که اسپ سمند و سمند نکته بخانه ایستاده اند بداغ رسانیده سررشتهٔ نوکرے
قائم نمایند و اگر نگاهداشت فرقه سپاه را رد ز بازار است مبلغ از بقال قرض گرفته
دو اسپ دیگر خریده بداغ رسانند که بفضل حقیقی بعد مدت در از این روز سعادت اندوز
بنظر آمده درین معنی تغافل نرود اینجانب هم در حضور سوال و جواب چهار اسامی در پیش دارد
انشاء الله تعالی آنهم صورت خواهد بست پیوسته از سرگذشت آنجا نویسان باشند
زیاده چه بقلم آید **ببرخوردار سعادت اطوار نوشته** برخوردار نور چشم لخت جگر
نور بصر بعافیت باشند مبلغ پنجاه روپیه نقد و دو حلقهٔ کمان فرید آبادی و دو دسته
تیر خاکی از خاک تهانه مصحوب آدم سرکار وصول آورد و مسرت را باعث گشت از
بار مهاجرت آن فرخنده پی تیر قامت حلقه کمان گردیده در نیولا بخانهٔ نور محمد خان شادی
کار خیر دختر بزرگش در ماه آینده مقرر گشته اگر ببهانهٔ شادی مع خرچ رخصت یکماه طلبیده ارادهٔ
این صوب سازند غایت مستحسن ست که مشار الیه امیدوار ست در صورت توقف
و عدم رخصت از جواب دست نکشند و برخوردار سعادت یار را روانه سازند که بعد
الفراغ شادی باز خواهد رفت زیاده چه برطراز د فقط **ببرخوردار اقبال آثار**
نگارش رفت نور دیدهٔ اقبال هموارهٔ شادکام باشند شنیده شد که

بتاثیر صحبت ناهموار دل برداروا از شعار شرفا دنجبا که آن تحصیل علم و مشق خط باشد شده اند و
مرتکب بیباکیهاے نکبت امتزاج که افعال پوچ ست گردیده صحبت اوباش را دوست داشته
از دولت پایدار مجاورت اخیار محروم ماند انجام این کار دست تغابن بدندان گزیدن و
حسرت بردنست درینصورت اگر قسمت یارست آینده را متنبه باشند و براه راست آیند که
هنوز وقت نرفته و الا جایش در دل ارباب فضیلت و قابلیت نخواهد شد زیاده مختار اند
به **برخوردار اقبال آثار قلمی شد** برخوردار کامگار دولتمدار بحفظ و حمایت
ایزد دادار باشند بتاثیر روزگار ناهنجار عقدهٔ لاحل روبکارست که شخصے دیندار نامی در محکمهٔ قضا
مستغاثی شد که مبلغ شصت روپیه اینجانب بذمهٔ دولتخان واجب الادا است و کاغذ سند تمسک
بنام مشار الیه بدست خود دارد چون افلاس مومی الیه بوجه حسن روشن و هویدا است
هر چند فهمانیده شد که دولت خان امروز بد دولت گردش افلاک بید ولت است و دولت
فراغت مشار الیه به بیدولتی مبدل گشته زر ندارد که ادا نماید در دل نامبرده هیچ اثر
نکرده آخرش مستعد به بیحرمتی شد ناچار بحکم حکیم ضیاء الله و بصلاح شریعت پناه مقدمه
مومی الیه بنصفا نصف تصفیه یافت و قرار داد ششماه نموده داد حق تعالی مشار الیه را
از بار گران این قرض سبکدوش سازد زیاده چه برنگارد به **برخوردار اقبالمند**
نگارش رفت برخوردار اقبالمند شادکام باشند آنچه بید وستی ست
که آن سعادتمند باوجود فراغت سبق و طبق بی آنکه باینجانب اطلاع شود روانهٔ شهر لکهنؤ
گردیده این معنے بدون شامت و نحوست ایشان متصور نیست بهرحال اگر به رهبرے
طالع منحوس خود راه بیگانگی در پیش گرفته روانهٔ لکهنؤ شده آری چه پیش آید که در انجا رسیده
بد و کلمه حقیقت حال نپرداخت که بحسب اتفاق آب و خورش به لکهنؤ رسیدم و درینجا
تحصیل علم میکنم و بخیریت هستم و همه را خاطر جمع نموده دهند این معنیها محض از حماقت و نادانی
است خیر اگر به نوشت خوانده و حصول علم ساعی و سرگرم ست چندی در انجا استقامت باشد
و الا بر نادانی خود مقر بوده ارادهٔ این صوب باید ساخت که دل والدین در مهاجرت ایشان
حالت سیماب دارند زیاده چه برطرازد به **برخوردار سعادت ممتلی**

قرب علی برخوردار سعادت منش مسمی مهر قرب علی بعافیت باشند چون علم و فضل شخصیت
انسان ست خصوص نشان شرافت شرفا و نجبا قطع نظر از اهلیت و قابلیت وجه معیشت
شریف باقدر و توقیر درین زمانه همان تواند بود درین صورت لازم که مطالعه کتب مروج
و سبق هر روزه شعار خود داشته دل را از حصول این دولت بی بدل بکاهلی ندهند و الا
دست حسرت بهم دیگر مالیدن ست درین معنی مستعد و آماده بوده وقت را رایگان نباید داد
باقی اختیار باقیست زیاده خیریت ست به **برخوردار تلمیذ سعادت نشان**
محمد زمان خان برخوردار تلمیذ عزیز سعادت نشان محمد زمان خان بعافیت باشند
دیرست که گاهی تن بنگارش دو کلمه خیریت و سلام و پیغام ندادند این معنی یاد از فروگذاشت
ادب و علم و عدم مزاولت نوشت و خواند و کار قلم میدهد در صورت تصدیق این مقال
در حق ایشان سم قاتل ست لازم که آینده را در سعی هرچه تمامتر کوشیده بنگارش خیریت
نامجات مسرور نموده باشند که موجب بهبود ایشان ست و خرسندی اینجانب بغور این معنی
رسیده به تحصیل علم و مشق خط و مسوده که زیور انسان ست ساعی و سرگرم باشند زیاده
اختیار باقیست به **برخوردار تلمیذ پر تمیز نگاشته** برخوردار جان عمر
باغوش حمایت ایزد برتر باشند گوش زد گردید که آن نور چشم در مشقت تحصیل علم و مشق خط
شبانه روز و مزاولت مسوده که جمال و آبروی انسانست بقلا و زی طالع و رهبری
تفضل الهی بجان می کوشند و صحبت با صلحا و علما و مردمان قابل می وارند و باثر صحبت
صالحان طبیعت راغب و مائل ست الحق **مصرع** صحبت نیکان به نیکان سود مند
لازم که همبرین اطوار به تحصیل علم و نوشت خواند خاطر را خرسند و دل را مسرور نموده باشند
الله تعالی بعمر دراز و دولت از دیاد رساناد زیاده بس به **برخوردار تلمیذ**
سعادت پذیر برخوردار کامگار سعادت آثار بزیر سایه سائبان عاطفت الهی
باشند از ان روز یکه اتفاق روانگی ایشان برام پور افتاده دل بلهو و لعب در داده اوقات
عزیز را بلا ابالی می گذارند و بازی گنجفه را سبق کتاب میدانند و گاهی بنگارش خیریت
نپرداختند عدم نگارش حالات دلالت بر بازیها دارد و الا از کاری که دل بر دارد این

معنی از خام طمعی ست آخرش سود آن زیان ست و نفع آن نقصان باز چون وقت از
دست رفته تاسف خوردن و حسرت بردن سود ندارد اگر هوش داری بسعادت کوش
و الا درین غفلت دست خالی در آغوش ست باقی مختار اند زیاده چه به **برخوردار تلمیذ**
سعادت پیرای جهانجهن رای برخوردار سعادت پیرای جهانجهن رای محفوظ
باد چند ماه است که نقش انشای نثار هنوز نشده معلوم نیست که سمند خامه در جولانی
سست پی ست یا عنانش بسبب سستی عروق دست بدست نیست لازم که شبدیز خامه را
بتازیانه انامل در میدان قرطاس جولان داده زین مهم بسر برند در همین معنی دست نکشیده بنگارش
حالات مسرور سازند زیاده چه نویسد به **برخوردار تلمیذ سعادت آمال**
موهن لال نور دیده اقبال لاله موهن لال محفوظ باشند چون ایشان بکار و بار
پرگنه سلیم پور مسلط شدند خاطر بغایت مسرور شد او تعالی جمعیت روز بروز کناد جنگی خان
یکی از دوستان و متوسلان خود ست نزد ایشان می رسد لازم که مشار الیه را در زمره پیادها
سرکار نوکر داشته بیش خود دارند که مومی الیه مرد کار آمدنی ست و بالفرض و التقدیر نوکران سرکار
بمقدار تعداد شده باشند و زیاده گنجایش نباشد دستک و چٹھی نامبرده ناغه نباشد که
بوجه قوت معیشت ضروریه اوقات مستعار خود بسر برد درین معنی حرف و حکایت بمیان
نیارند زیاده چه نویسد به **برخوردار گرامی قدر غلام حیدر**
برخوردار گرامی قدر غلام حیدر بحفظ الهی باشند بعد ادعیه وافیه ترقی درجات عمر و
حیات مطالع باد عریضه ایشان بخدمت اخوی میر امام علی صاحب مصحوب جنگی خان
رسانیده شد نامبرده جوابش آورد بایشان رسیده باشد در خط اینجانب تقید فرمایش
نقل نسخه منتخب بوستان بنام آن گرامی قدر رفته شاید که بگرامی نامه که نامزد ایشان گشت
هم ایمائی رفته باشد اگر از امورات دنیوی فراغت عائد حال آن سعادت آمال ست کاغذ
و روشنائی خریده فرستاده شود منتظر جواب زیاده خیریت به **برخوردار والا تمیز**
سعادت آمال بهاو لال مردمک دیده سعادت و اقبال بهاو لال به حفظ
و امان باشند بعد از دعای از دیاد بهروزی مطالع نمایند چون ایشان اراده صلاح

مسودات از اینجانب دارند اولی و اصلح اگرچه بسبب کثرت سبق و صلاح اینقدر فراغت ندارد که
بصلاح خود پردازد تا بصلاح دیگران چه رسد لاکن چون بعلت صلاحیت خاطر ایشان عزیز تر
اگر گاه گاهی باشد صلاح آیند بصلاح آن برخوردار دست نخواهد کشید صلاح آنکه بی تامل اینجانب
را خانه خود دانسته اراده اینمعنی مصمم دارند و در مشق شبانه روزی ساعی و سرگرم باشند زیاده
چه برطراز د به مصدر تحسین لاله چترسین نگارش رفت لاله روکش نافرمانی
مصدر تحسین لاله چترسین محفوظ باشند بفضل مفضل حقیقی ایشان بر مسند حکومت دیوانی
صاحب تحسین تعلقه نواب گنج متمکن گشتند لازم که بسادات و دیگر شرفا حتی المقدور در
سلوک مرعیه بیرون نشوند و دست تعدی متوسلان و متعلقان ایشان بر غربا دراز
نشود خصوص سادات قصبه سنبهل که مساکین و سیف زبان انداز محرکین و مکلفین سادات
موصوف احدی از بلیات سلامت نرفته علی الخصوص ائمه داران موضع سهولیا و موزیا
و حضرپور از مستحقان و برادران اینجانب اند انچه در حق مشار الیهم رعایت و حق گزاری
خواهد رفت اینجانب تصور نمایند و پیوسته دعای غریبان گرفته باشند زیاده چه به برخوردار
تلمیذ عزیز سعادت نهاد رام پرشاد ثمره شجره مراد رام پرشاد محفوظ باشند
بعد دعای ازدیاد جمعیت فواد مطالع باد حلقه کمان نورکار ساخت استاد ارسال آن
برخوردار در چنین گیر و دار انتظار رسید زهی کمان پرکار رنگ دار که گوشه خاطر را بر شک بهار
گردانید خمانه آباد چون کارخانه استاد ازل بریک رنگ نباشد بدست رسی خود دست کشی
تنگ چشمی ست در ریشه تخم محبت در دلها دوانیدن جای خود در دل اهل دلان نمودن ست
هر که شد محرم دل در حرم یار بماند ٭ وانکه این کار ندانست دران کار بماند ٭ لازم که همین
آیین فراخ دل کشاده پیشانی باید شد که موجب فراخ دستی ست زیاده چه برنگارد فقط
به همشیره عزیزه خورد نگارش رفت همشیره عزیزه عفیفه بعافیت باشند
مبلغ ... روپیه برای خرچ ضروریات ایشان فرستاده شد خواهد رسید وقت رسید نشان
رسید بر نگارند و خاطر بمحبت سابق خوانی و اطاعت ملانی مسرور دارند اینجانب
هم جلد می رسد خاطر جمع دارند و تلاوت قرآن شریف را حرز جان پندارند و دل را مائل

به تلاوت قرآن مجید دارند و نویسان حالات باشند به همشیره عزیزه نگارش رفت
همشیره عزیزه از جان برگزیده شاد کام باشند برخوردار رحم علی در لکهنو استقامت
می دارند و بدستور معمول در مدرسه بمطالب علمیه مشغول اند جاگیر اهم بقدر گذران از پانچه‌ها
و نان مقرر گشته از جانب برخوردار تفکر و اضطرار بخاطر نگذرد و به تقیید نگارش رفته که
در طالب علمی اسباب معیشت هم از سرکار پیدا کنند که وجه معیشت و قوت شرفا در تحریر
و املا گشت چون برخوردار سلیقه شعار بکار و بار خود هوشیار ست ساقی بهر دو کار خواهد شد
زیاده چه برطراز د به برخورداری نورچشمی صبیه نگارش رفت
نورچشمی راحت جانی بحمایت ایزدی باشند یک جلد قرآن مجید بخط لاهوری بهدیه مبلغ
بست و پنج روپیه بر حسب استدعای آن نورچشم بدست آورده جهت تلاوت ایشان
فرستاده شد خواهد رسید اغلب که بمطالعه آن مسرور بوده تلاوت شبانه روز باشند و
ختم منزل ناغه نباشد که موجب سعادت و بهبود اهل اسلام همین ست و پیوسته نویسان
حالات باشند زیاده نگارش نرفت به برخورداری نورچشمی قلمی شد
برخوردار نورچشمی بعافیت باشند بعد دعای درازی عمر دیده بوسی مطالعه
نمایند شنیده شد که بتوفیق ایزدی ختم قرآن شریف نمودند و مشق و محنت بسیار
خط نسخ قرآنی بهم رسانیده اند خاطر مسرت اندوخت یقین که درین امر سعی دریغ ندارند
و اینجانب عنقریب رسیده شادی نشره بوجه احسن می نماید خاطر جمع داشته در تلاوت
قرآن شریف و مشق خط قرآنی تغافل و اهمال نباید کرد که عین خوشی اینجانب است
برای مثوبات اخروی بقدر یک سیپاره تلاوت نموده باشند زیاده عمر دراز باد بدوستی
نگارش رفت محب بدل دوست دل بعافیت باشند یک معلم قابل و
اخوند ناظم که در خطوط متعدده خوشنویس و در کتاب دانی و مسوده نویسی یکتا و در مراتب
تعلیم برخورداران فائق باشد بتلاش تمام و تفحص کمال بهم رسانیده همراه خود آرند و مواجب
در ماهه بر حسب قابلیت و علم قرار خواهد یافت و از دقائق خدمت و نا... جوئی اخوند
موصوف دقیقه فروگذاشت نخواهد شد و در صورت تعلیم برخورداران کتاب خوانی

ومسوده وانی طفلان خدمتی که شایان اوستادان حالیقدر باشد بظهور خواهد آمد زیاده چه بقلم آید

بدوستی نگارش رفت خلاصهٔ دوستان عزیز القدر بایزید خان بعافیت باشند

دریافت شد که کشتهای نیشکر موضع رام نگر بسبب خشکی و بی آبی خشک مے شود و برباد می‌رود

لازم که کهنهٔ نله کوورم کشاده بمزدوران احدونه نیشکر آب دهند بنحویکه از دریا آب رسد نهر

کندانیده از دریا رسانند و بجائیکه آب دریا لیاقت رسائی ندارد چاهها کندانیده آب

باید داد چنان نشود که بسبب بی آبی نیشکر برباد رود به نوکر نوشته شد ستوده صفات

محمد حیات محفوظ باشند چون کار و بار شادی در پیش است خود را دینجا رسانند و دو آثار

پخته سپاری و بست آثار شکر سفید همراه آرند و قبل از رسیدن خود نرخ بادام و خرما و دیگر

میوه جات تحقیق کرده خبر باینجانب رسانند که بموجب آن مبلغ قیمتش فرستاده هرچه درکار

باشد طلبداشته شود زیاده نگارش نرفت به نوکر شاگرد پیشه نوشته شد

زبدة الاقران عبد الرحمن محفوظ باشند کاغذ واصلباقی خریف موضع هر پور و جمعبندی

فصل ربیع جلد درست کرده ارسال دارند و دو گاو دیلش اگر زاده باشند و شیر دهند

نزد اینجانب باید رسانید و در بنولا پروانهٔ ملک اراضی پنجاه بیگه پخته از حضور بنام

شیخ نثار الله ورود یافته لهذا مشار الیه مے رسند لازم که اراضی بنجر افتاده از جای

نیک پیموده دخل بسته دهند و عذر بمیان نیارند زیاده چه نویسد به نوکر خانسامان

نگارش رفت خانه پرداز کاشانه آرا لعل محمد خانسامان محفوظ باشند هنڈوی

مبلغ دوصد روپیه بردکان بهگواندس ساهوکار مے رسد لازم که چهٹه روز حصول

مبلغ هنڈوی بصلاح لاله هردیال متصدی بنوکران بدهند و در خدمت وجاندهی

بامورات مرجوعه دریغ ندارند و احوال فصل خریف موضع متعلقهٔ خود بر نگارند که بچه

صورت است و جهت دریافت احوال و تسلی رعایا مردم بموضع فرستاده باشند ازینهمی

غافل نبوده نویسان احوال باشند زیاده چه فقط بنوکر نگارش رفت

اعتقاد دوستان و معتقد مخلصان محفوظ باشند چهار من پخته غله برنج هنسراج استعمالی

و یک من پخته روغن زرد درکار است لهذا چهکڑا و آدم مع مبلغ بست و پنج روپیه مے رسد

لازم که برنج پخته و روغن زرد از پیلی بهیت خریده بار کرانده روانه این صوب سازند

و چهار عدد چارپائی و چهار جفت نعلین چوبی نیز خریده باید فرستاد و پیوسته نویسان

حالات باشند به نوکر نوشته شد اعتقاد دوستان غفور خان بعافیت باشند

چون ایام چیین و تردد است لازم که بر رعایا تقیدات تردد و اسامی نادار و بمقدور را

به تخم و تقاوی خبرگیران باشند که در افزونی زراعت و جنس کامل بجان کوشند و کار هوشیاری

نموده هر یک را رضامند دارند که رعایا بشکل فرزندان است مگر سرکش و متمرد را بشرط سرکشی

سرزنش نمایند و گوشمال دهند که از تمرد باز آید چنان نشود که تردد بی تردد گردد زیاده

تاکید دانند به نوکر خدمتگار شاگرد پیشه معتمد الخدمت نور محمد معلوم نمایند ایشان را

برای افزونی زراعت و تقید چیین و تردد فرستاده شد چون ایشان بسیر و لاابالی

میگذرانند این معنی در حق ایشان سم است فائده نخواهد بخشید لازم که در کار و بار مرجوعه

خود هوشیار باشند و اگر نتوانند بجای شما کس دیگر فرستاده شود درینباب قدغن دانسته

حسب المسطور بعمل آرند به نوکر شاگرد پیشه قلمی شد معتمد الخدمت رسول خان

معلوم نمایند که مساحت موضع رسول پور بهوشیاری و دانائی باید ساخت که زراعت

سبز و غله بسیار و موضع آباد بیش قرار است چنان نشود که بطمع رغبت نموده مال سرکار

ضائع نمایند در صورت تغلب و فروگذاشت کشت و زراعت باز پیمایش خواهد شد و خجالت

و پشیمانی عائد حال طامع خواهد گردید خبر شرط است گرد غفلت و ذهولت نگردند درین باب

تاکید دانسته حسب المسطور بعمل آرند زیاده چه برنگارد بنوکر شاگرد پیشه نوشته شد

اخلاص آثار بهوانی زنار دار محفوظ باد مبلغ دوصد روپیه مصحوب گوبند کهار نزد آن اخلاص

آثار فرستاده شد لازم که پارچه سفید جهونه و ڈوریه و چارخانه وغیره باریک پوشاکی قسم اول

خریده همراه آرند جهت خرچ خانه ضرور است و چٹهی دستک راهداری بهر چبوتره سائر هم میرسد

در راه مزاحمت نخواهد شد درین باب تاکید دانسته حسب المسطور بعمل آرند به نوکر شاگرد پیشه

نوشته شد عزت آثاری لاله بهاری لال محفوظ باشند مبلغ سه صد روپیه برای

خرچ سرکار غله درکار لازم که از مواضع غله بگیرند در ینجا داخل نموده خواهد شد

شحنه‌ها بر خرمن هر یکی از اسامی نشانند و نگذارند که بدون حکم کچهری اینجانب برداشته ببرند
چون غله تیار شود وزن کرده یکجا انگاه دارند و اندازه وزن برنگارند که چه قدر غله تیار
گردید درین باب تاکید دانسته حسب المرقوم بعمل آرند به شاگرد پیشه نوشته شد
روشن خدمتگار معلوم نمایند ایشان رخصت بیست روز بضرورت شادی گرفته روانه
خانه خود شدند چون عرصه دو ماه گذشت شاید که قصد نوکری نیست آرام خانه خوش آمد
والا چه پیش آمد که این عرصه طول کشید جلدتر خود را رسانند و یا استعفای نوکری دهند
ورنه بصورت دو ماهه ضبطیات ضبط سرکار والا خواهد شد زیاده تاکید اکید دانند و
حسب المسطور بعمل آرند به حفاظت نشان دولت خان ڈیوڑھی بان
حفاظت نشان دولت خان ڈیوڑھی بان محفوظ باد ڈیوڑھی چنان هوشیار باشند که
کسی از مستورات و عورات بیرون یا اندرون خانه نگذارند و پرستاران سوای دایه
دو دایه بر دروازه نیایند و اگر یکی از پرستاران بدر خواهد رفت ذمه ایشان است از ان
در لغزاه فهمیده خواهد شد این معنی ذمه خود شناخته دقیقه از دقائق هوشیاری فروگذاشت
نشود و مبلغ هفت روپیه در مواجب ماهانه ایشان فرستاده شد از کلو آدم بگیرند و از حالات
سرگذشت خانه من و عمن نوشته باشند درینباب تاکید مزید دانند به ناظر
نوشته شد نظارت پناه مقبول ناظر معلوم نمایند چون ایشان را بر ڈیوڑھی
معین داشته لازم که کاروبار ڈیوڑھی بحفاظت و هوشیاری نمایند و از دروازه
یک ساعت جدا نشوند و از تیمار اسپ و شتر از دانه و کاه و خرخره غافل نباشند محض
بر اعتماد سائیس و ساربان نگذارند در صورت عدم احتیاط و تیماری اسپ و شتر
ذمه ایشانست از ایشان فهمیده خواهد شد درینباب تاکید دانسته حسب المرقوم بعمل آرند
به دایه برخوردار منور خان دایه برخوردار منور خان معلوم نمایند در خاطرداری
و دلجوئی برخوردار مذکور باشند و بی آرامی نور چشم جائز ندارند و یکساعت از وجدا
نشوند که خاطر طفلان نازک می باشد در صورت خاطرشکنی نور چشم قدر خود خواهند شناخت
و در ماهه خود از خانسامان ماه بماه گرفته باشند درین باب قدغن دانسته

حسب المسطور عمل نماید قسم چهارم مشعر بر تمسکات شرعی و صدور تحال و
چکنامه و فارغخطی و قبض و خنامی و مهرخطا مواجب و محضر و پروانه وغیره
محضر چون ادای شهادت موجب سعادت ابدیست و کتمان آن باعث شقاوت ازلی
کما قال الله تعالی ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه شهادت می طلبد و استشهاد بحق
می خواهد ضعیف العباد سید علی ولد میر ... بن روشن علی از قوم سادات ساکن محله
بریلی سرکار بدایون مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد از سادات عظام و مشائخ
کرام و قضات و اراکین اسلام و منتسبان ذوی الاحترام و متولیان مسند اسلام و چودهریان
و قانونگویان راسخ الکلام و متصدیان بدار المهام و رو ساء شهر و جمهور انام خاص و
عام برین معنی که موضع متهراپور و یک صد بیگه پخته از اراضی املاک در سواد موضع بینی پور
متعلقه حویلی بریلی از آبا و اجداد این سائل بصورت جاگیر آل تمغا و مدد معاش بموجب
فرامین و پروانجات ناظمان ملک و دیگر اسناد حکام خارج جمع سوای مال سرکار
مقرر و معاف است چنانچه تا این زمان بر ان موضع و ملک مذکور قابض و متصرف الیم لقضای
آلهی بتاریخ چهاردهم محرم الحرام وقت نیم شب در حالت خواب که هنگام غفلت و بیهوشی است
آتش بخانه این سائل درزد تا از خواب بیدار شویم و برخیزیم آتش بالا گرفت ما و همه
متعلقان جانهای خود را بسلامت بردن غنیمت شمرده بیرون شدیم تمامی اسباب خانه
جزوی و کلی طعمه آتش بیدرنگ گردید کو اغذ اسناد که بخانه در صندوقچه بودند همه
با تابوت البیت درسوخته خاکستر گردید هر کس که بر اثبات این حال و صدق مقال
آگاهی و اطلاعی داشته باشد حسبة لله برین قرطاس گواهی و مهر خود ثبت نماید
و اگر نوشتن نداند بدیگری اجازت دهد که عند الله ماجور و عند الناس مشکور خواهد شد
تحریر بتاریخ پانزدهم شهر ربیع الآخر سنه ۱۲۰۰ هجری مقدسه پروانه مدد معاش حال و
استقبال متصدیان مهمات حال و استقبال موضع بهوان تعلقه نظام پور عمله پرگنه
حویلی پته بریلی سرکار بدایون مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدانند بوضوح
پیوست که سیادت پناه و نجابت دستگاه میر باقر علی هیچگونه وجه معیشت ندارد لهذا

۳۸

نظر بر استحقاق مشار الیه نموده یکصد بیگهه پخته اراضی مدد معاش بنام مومی الیه مقرر و معاف

کرده باشد باید که زمین بنجر افتاده قابل زراعت خارج جمع سوای مال سرکار از سواد موضع

مذکور از جای نیک پیموده چک بسته بتصرف سیادت پناه مذکور واگذارند که حاصلات

آن را فصل بفصل سال بسال صرف مایحتاج خود نموده بیاد الهی مشغول باشند و از سائر

خرچ و کل تکالیف دیوانی مزاحمت نرسانند و سال بسال سند مجدد طلبند درین باب

تاکید دانسته حسب المسطور بعمل آرند تحریر بتاریخ بست و پنجم شهر ربیع الاول سنه ۱۲ هجری

پروانه جاگیر مدد معاش [illegible] عزیز القدر رای گردهر داس کروری بدانند

بوضوح پیوست که موازی پانصد بیگهه پخته اراضی وجه مدد معاش خارج جمع سوای

مال سرکار در موضع فاضل پور علاقه پرگنه جو سیلی بریلی سرکار بدایون مضاف

صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد از قدیم الایام بموجب فرامین و پروانجات بنام سیادت مآب

و فضیلت اکتساب میر عنایت الله مقرر و معاف و واگذاشت میباید که نظر بر استحقاق

مومی الیه نموده موافق معمول گذشته و پیوسته معاف نمایند و بهیچ وجه مزاحمت نرسانند و

سند مجدد نطلبند و حاصلات آن را بتصرف میر موصوف واگذارند که صرف معیشت

خود نموده دعای خیر باشند تحریر بتاریخ دوازدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲ هجری

پروانه جاگیر مدد معاش مشیخت پناه شیخ محمد نصیر سلمه الله تعالی یک صد بیگهه

اراضی پخته از سواد موضع بهوانگله تعلقه نظام پور علاقه پرگنه بریلی سرکار بدایون مضاف

صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد در وجه مدد معاش سیادت و نجابت پناه میر باقر علی

من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲ فصلی مقرر و معاف نموده شد میباید که گماشتهای

چودهریان و قانونگویان مع دلسکه رای امین کوری شاه محمد میر دیه در انجا فرموده اراضی

مذکور را از سواد موضع مذکور خارج جمع لائق زراعت پیموده و چک بسته دهند و بتصرف

مشار الیه واگذارند که سال بسال حاصلات آن را صرف مایحتاج خود کرده بدعای دوام

دولت ابد طراز مواظبت نموده بخاطر جمع در یاد الهی مشغول بوده باشند درین باب

تاکید دانسته حسب المسطور بعمل آرند و تحصیل مومی الیه آنکه رعایا را از حسن سلوک مشت کرده

راضی و داشته ترود و آبادی میکرده باشند تحریر بتاریخ ششم شهر ذیقعده سنه ۱۲ هجری فقط

چکنامه اراضی مدد معاش باسم میر باقر علی انچه که اراضی موازی یکصد بیگهه

پخته جریبی خارج جمع سوای مال سرکار از سواد موضع بهوانگله متعلقه نظام پور پته جو سیلی

پرگنه بریلی سرکار بدایون مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بموجب پروانه حضور

بندگان عالی باستصواب چودهریان و قانونگویان و غیر اراضی زمینداران و بوقوف میر فیض الله

منصف و بالکشن خاص نویس و گنگا کشن گماشته دار القضا و مهر لال گماشته چودهری

و قانونگوی و پتواری و روشن جریب کشان و اکبر نشانی بردار عزیز و چه بعرض و طول و

محدود بدین حدود اربعه مفصله فی الذیل پیمانیده و چک بسته گرانده بتصرف مومی الیه

واگذاشت کرانده داده شد که حاصلات آن را صرف مایحتاج خود نموده دعای خیر باشند

حد شرقی [illegible] | حد غربی [illegible] | حد جنوبی [illegible] | حد شمالی متصل بتالاب [illegible]

عرض [illegible] طول [illegible] تحریر بتاریخ چهاردهم شهر ذیقعده سنه ۱۲۰۸ هجری مقدسه

مطابق سنه جلوس والا پروانه اسمی دار و غه عدالت عزیز القدر ابراهیم خان سلمه

بوضوح پیوست که فضائل آب فضیلت اکتساب مولوی نور الحق بهیچ صورت وجه معیشت

ندارد لهذا نظر بر استحقاق فضائل مآب مذکور مبلغ یک صد روپیه از ابتدای غره رجب المرجب

سنه ۱۲ هجری [illegible] بنام فضیلت اکتساب مذکور مقرر نموده شد میباید

که از تاریخ مذکور هر روز [illegible] مشار الیه رسانیده باشند که وجه معیشت و مضافات طلبیده بدعا

مشغول باشند درین باب تاکید دانسته حسب المسطور بعمل آرند تحریر بتاریخ غره رجب المرجب

سنه ۱۲ هجری [illegible] مبلغ بنام [illegible]

رجب [illegible] مبلغ بست روپیه [illegible]

عند الطلب [illegible]

نوشته داده [illegible] الحال سند باشد تحریر بتاریخ بست و دوم شهر شوال سنه ۱۲۰۸ [illegible]

منکه [illegible] ولد نور محمد ساکن قصبه جهان آباد [illegible] پنجاه روپیه از رحمت الله آهنگر

بطریق قرض [illegible] و بتصرف خود آورده [illegible] مبلغ مذکور [illegible] مشار الیه رسانم [illegible]

۳۹

عذر و حیله بهانه نیارم بنا بر آن این چند کلمه بطریق تمسک نوشته دادم که عند الحاجت حجت باشد
تحریر بتاریخ یازدهم شهر ذیقعده سنه ۱۲.. هجری تمسک بنام عبد الحکیم خان منکه عبد الحکیم خان
ولد عبد الرحیم خان قوم افغان ... ام چون یک اسپ چهار ساله ... بمبلغ
یکصد و بیست روپیه از نعمت خان ... بطریق قرض گرفته ام اقرار می نمایم که مبلغ مذکور
در ... قسط ... روپیه ... بمشار الیه رسانم و ادا سازم و هیچ عذر و بهانه نیارم بنا بر آن
این چند کلمه بطریق تمسک نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد تحریر بتاریخ چهارم شهر شعبان المعظم
سنه ۱۲.. هجری تمسک اقساطی ... مبلغ یکصد و شصت روپیه از شیخ خیر الله
بطریق دستگردان گرفته ... ان شاء الله تعالی مبلغ مذکور را بوعده ...
بمشار الیه رسانیده ... بنا بر آن این چند کلمه بطریق اقرار نامه و تمسک نوشته دادم
که سند باشد تحریر بتاریخ ... سنه ۱۲.. هجری تمسک ...
منکه رام سنگه راجپوت ساکن ... ام چون مبلغ پنجاه روپیه بابت کاشت
موضع مذکور ... من ... اقرار می نمایم
و نوشته می دهم که ... ادا سازم و عذر و حیله بهانه نیارم و اگر در ادای
مبلغ مذکور از وعده مهلت ... بنا بر آن این چند کلمه بطریق تمسک نوشته دادم
که سند باشد تحریر بتاریخ سوم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲.. هجری تمسک ضامنی
سرکار از نوکر منکه شیخ ... حاضر ضامنی ... باسم پیاده های
ذیل که ... اعظم خان سالار ... نوکر شده اند ... خود حاضر ضامن شده
حاضر ضامنی نوشته داده شد اقرار آنکه اگر احدی از ایشان بدون رخصت و موجودات
جای ... حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهده آن جواب گویم ... نفر فقط
تمسک مال ضامنی منکه یار علی ولد رحم علی از قوم سادات ساکن بریلی ام چون ... ولد
... مبلغ هشتاد روپیه بضامنی اینجانب از کریم الله خان قرض کشیده بتصرف خود آورده
ضمان برین جانب است ان شاء الله تعالی مشار الیه بوعده سه ماهه مبلغ مذکور را ادا خواهند کرد
و اگر ... مبلغ مذکور ... اینجانب است از عهده

آن جواب گویم بنا بر آن این چند کلمه بطریق مال ضامنی نوشته داده شد که سند باشد تحریر
بتاریخ هفتم رجب المرجب سنه ۱۲.. هجری تمسک حاضر ضامنی منکه شیخ محمد ولد شیخ احمد
ساکن بریلی ام چون نعمت الله ولد رحمت الله مبلغ پنجاه روپیه روشن شاه بذمه خود
واجب الادا دارد و وعده یکماه نموده که دام دام بموجب وعده بمشار الیه ادا سازد
این جانب ضامنی نموده که مومی الیه را حسب وعده حاضر سازم و اگر حاضر نسازم از عهده
آن جواب گویم بنا بر آن این چند کلمه بطریق حاضر ضامنی نوشته داده شد که ثانی الحال
سند باشد تحریر بتاریخ چهاردهم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲.. هجری تمسک ضامنی از
طرف وکیل منکه هردیال وکیل سرکار احمد خان ام چون چهار نفر پیاده معرفت
خود نوکر نگاهداشته دادم اقرار آنکه اگر احیانا احدی از آنها بی رخصت سرکار رو دو
بسرکار دیگر نوکری نمایند ذمه بنده است از عهده آن جواب گویم بنا بر آن این چند کلمه بطریق
ضامنی نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد فارغخطی سرکار باسم رام سنگه
مزارع فارغخطی باسم رام سنگه راجپوت مزارع آنکه محصول کاشت ذمه مشار الیه
بابت سال سنه ۱۲.. فصلی معرفت مشار الیه دام دام بیباق نموده شد دامی و درمی باقی
نیست و نمانده لهذا این چند کلمه بطریق فارغخطی نوشته داده شد که سند باشد تحریر بتاریخ پنجم
شهر شوال المکرم سنه ۱۲.. هجری فارغخطی نوکر بابت طلب سرکار منکه روشن سائیس
ملازم سرکار محمد خان ام چون مبلغ طلب خود از سرکار لغایت آخر ذی الحجه وصول آورده
بتصرف خود آوردم دامی و درمی باقی نیست و نمانده و اگر بعد ازین دعوی نمایم در شرع شریف
باطل و دروغگو باشم بنا بر آن این چند کلمه بطریق فارغخطی نوشته دادم که ثانی الحال
سند باشد تحریر بتاریخ بست و نهم شهر ذی الحجه سنه ۱۲.. هجری فارغخطی بابت قرض
منکه نعمت خان ولد بیرم خان قوم افغان غوری ام چون مبلغ شصت روپیه اینجانب
بر رحم خان واجب الادا بود مر آن مبلغ مذکور دام دام از مشار الیه وصول یافته
بتصرف خود آوردم چنانکه دامی و درمی بذمه مومی الیه باقی نیست و نمانده
اگر ثانی الحال دعوی نمایم عند الشرع باطل است بنا بر آن این چند کلمه

بطریق فارغخطی نوشته دادم که عند الحاجت بکار آید تحریر بتاریخ ششم شهر رجب المرجب سنه ۱۲ هجری
قبض الوصول مبلغ از سرکار منکه رحمت الله خان ولد همت خان جمعدار
قوم افغان ملازم سرکار نواب فیض الله خان بهادر ام چون مبلغ یکهزار روپیه بموجب
پروانهٔ حضور در وجه طلب از تحویل موجی لال فوطه دار وصول یافته تقسیم یاران برادری
نموده شد لهذا این چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که ثانے الحال
سند باشد تحریر بتاریخ چهاردهم جمادی الاولی سنه ۱۲ هجری **قبض حاضری وصول**
منکه شیخ محمد شریف وغیره پیادها ملازم سرکار ایم مبلغ یک صد و بست و پنج روپیه
در وجه طلب خود باقی بر آورد من ابتدای شعبان سنه ۱۲ هجری لغایت آخر شوال
سنه الیه از تحصیل پته حویلی پکله بریلی از تحویل رام رتن فوطه دار وصول یافته
در تحت تصرف خود آوردیم بنا بر آن این چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد
که ثانے الحال سند باشد تحریر نوزدهم شوال المکرم سنه ۱۲ هجری **قبض هندوی**
منکه شیخ کریم الله ولد شیخ کرامت السلام چون مبلغ یک صد و شصت روپیه بابت
هندوی فرستادهٔ ثناء الله از دکان ساهو بخشی رام وصول یافته در تحت تصرف
خود آوردم بنا بر آن این چند کلمه بطریق قبض نوشته داده شد که سند باشد
قبض یومیه داران منکه میر احمد پیرزاده یومیه دار چکله بریلی ام انچه مبلغ دو صد روپیه را
تنخواه بابت یومیه سنه ۱۲ فصلی از سرکار برا اشرف خان تعلقه دار امیٹهی وغیره
مواضع متعلقهٔ صوبه بریلی شده بود دادم تمام و کمال از مشار الیه وصول یافتم
لهذا این چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که ثانے الحال سند باشد
تحریر فی التاریخ سوم شهر رجب المرجب سنه ۱۲ هجری **محلکهٔ وکیل** منکه درگا پرشاد
وکیل ملازم سرکار خانصاحب خان محمد خان ام چون بعهدهٔ وکالت سرکار خانصاحب
موصوف نوکر شده ام اقرار آنکه اگر ثانے الحال در تحویل چیٹهه یا دیگر امورات
تفاوت رود بدر از عهدهٔ آن جواب گویم بنا بر آن این چند کلمه بطریق محلکه نوشته داده شد
که بکار آید تحریر بتاریخ چهارم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲ هجری **محلکهٔ حکم**

منکه امیر الله ولد فقیر الله ام چون معاملهٔ اینجانب از شیخ رحمت الله در مقدمه
قرض و ریش ست انچه شیخ داود و میر احمد که حکم معاملهٔ ما یان اند تصفیه کرده و هند
و انفصال نمایند اینجانب را قبول ست از انفصال مشار الیه یک سر مو تجاوز نمایم
بنا بر آن اینچند کلمه بطریق محلکه و اقرار نامه نوشته داده شد که سند باشد تحریر بتاریخ
پنجم محرم محترم سنه ۱۲ هجری **عاریت نامهٔ زمین** منکه نور محمد خان ولد شایسته خان
قوم افغان لودی ام چون دو بیگهه پخته اراضی سکنی در بریلی بمحله نعلبندان از محمد یار خان
زمیندار و مالک زمین بطریق عاریت برای سکونت گرفتم تا که در زمین مذکور سکونت
دارم دعوی ملکیت زمین نه نمایم و هرگاه زمیندار مذکور زمین طلب دارد واگذارم
و بجای دیگر سکونت دارم بگر قیمت عمله انچه از روی واجبی چهار مرد آدمی مقرر نمایند
بگیرم بنا بر آن این چند کلمه بطریق عاریت نامه نوشته دادم که سند باشد تحریر
بتاریخ بست و چهارم محرم محترم سنه ۱۲ هجری **عاریت نامهٔ حویلی** منکه رحم خان
ولد کرم خان ساکن بریلی شهر نوام چون حویلی خام دو کوٹهه مسقف به سقف چوب انبه
دو جفت در بند از قادر داد خان که مالک حویلی ست برای سکونت خود بطریق
عاریت گرفتم هرگاه که روزگار حسب دلخواه میسر آید حویلی خود تیار نمایم و حویلی مذکور بمالکش
بگذارم هیچ عذر و حیله بمیان نیارم بنا بر آن اینچند کلمه بطریق عاریت نامه
نوشته دادیم که ثانی الحال سند باشد تحریر بتاریخ چهاردهم شهر رمضان المبارک
سنه ۱۲ هجری **آزاد نامهٔ غلام در محکمهٔ قضا در آمده** اقرار صحیح شرعی نمود
مخبر باسم و نسب خود شیخ احسان الله ولد هدایت الله برین وجه که شریک نام غلام
سبز فام طویل القامت صحیح الاعضا ریش بروث آغاز که از ورثه پدر خاص
ملکیت من ست غلام مذکور را برای خدا الطوع و رغبت خود از ملکیت آزاد نمودم و
خط لادعوی نوشته دادم هر جا که خواهد بطور خود بی قید ملکیت آزاد باشد و بعد من هیچکس
از وارثان و ورثهٔ من بروی حقی و دعوی نیست و ندارد لهذا این چند کلمه برای
سند نوشته دادم تحریر بتاریخ دهم محرم محترم سنه ۱۲ هجری **عاقنامهٔ پسر**

ناخلف منکه رحمت ولد بڈھا سفید باف ساکن بریلی ایم چون از رهوا پسر کلان خود
ناراضی وناخوش ام وخدا ازوی راضی مباد مشارالیه را از فرزندی خود عاق کردم
دار مستوق ووارثه خود بیرون ساختم بعد من ورثه باو نمی رسد اگر دعوی ورثه نماید
باطل ودعوی غلیست بنابران این چند کلمه بطریق عاقنامه نوشته داده شد که
سند باشد تحریر بتاریخ بست وپنجم شهر صفر المظفر سنه ۱۲ هجری **قبولیت تعلقه**
منکه شیخ امام بخش مستاجر گماشته میرزا محمد بیگ ام مواضعات تعلقه کهلپور
مقابله شش هزار وششصد وپنجاه وسه روپیه جمع سال تمام بهمه جهت بالعدد خام
من ابتدای سنه ۱۲ فصلی لغایت آخر سنه الیه برضا ورغبت خود قبول کردم اقرار
آنکه رعایا را از حسن سلوک خود راضی وشاکر داشته در افزونی مال سرکار وآبادی
سعی موفوره بکار برم ومبلغ مذکور فصل بفصل داخل سرکار می نموده باشم اگر
خدا نخواسته آفت ارضی یا سماوی رود هد موافق بزیست پرگنات قرب جوار بعد
تحقیقات امین حضور مجری بگیرم واگر احیانا پای عزل مابین فصل یا سال بمیان آید
سه بندی حسب الفرق مجری نمایم تحریر بتاریخ پنجم ذیقعدة الحرام سنه ۱۲ هجری فقط
پته تشخیص از سرکار قولقرار پته تشخیص باسم شیخ امام بخش مستاجر
گماشته مرزا محمد بیگ آنکه مشارالیه را مواضعات تعلقه کهلپور بمقابله مبلغ شش هزار
وششصد وپنجاه وسه روپیه جمع سال تمام بهمه جهت مابعد وخام مع صرف ابواب
من ابتدای سال سنه ۱۲۱۹ فصلی لغایت آخر سنه الیه از سرکار مقرر ومفوض نموده شد
می باید که با حسن سلوک خود رعایا را راضی وشاکر داشته در توفیر جنس کامل کوشد
ومبلغ مرقومه فصل به فصل داخل فوطه خانه به تحویل جوگل کشور تحویلدار می نموده باشد
ودامی بی سند سرکار بخرج نیارد واگر خواهد آورد مجرا ومحسوب نخواهد شد بنابر
آن این چند کلمه بطریق پته تشخیص نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد تحریر
بتاریخ نوزدهم شهر ذیقعده سنه ۱۲ هجری **پته تشخیص قولقرار** پته تشخیص
باسم نوازی مقدم موضع هرد وآنکه آنچه در سال سنه ۱۲ ف بموضع مذکور حاصل شده در

خواهد شد انشاء الله تعالی ثانی الحال بموجب همین پته قولقرار عمل آورده خواهد شد بخاطر جمع در
چیدن وتردد سعی نماید بورچ مع خرچ بنجر سواری خرچ لشکر بیه باری سفه تحریر بتاریخ نوزدهم شهر ذیحجه
سنه ۱۲ هجری **داخله عامل** داخله باسم جعفر خان عامل پرگنه شیرکوٹ وغیره آنکه
مبلغ سی هزار روپیه بابت قسط جیت معرفت خان مشارالیه در تحویل رام رتن فوطه دار
داخل خانه سرکار گردیده تحریر بتاریخ پنجم شهر رجب سنه ۱۲ هجری **داخله موضع**
داخله مبلغ بست وپنج روپیه از تحصیل موضع بهاری پور معرفت مٹھو کوتوال داخل سیاهه
سرکار گردید تحریر فی التاریخ چهارم شعبان سنه ۱۲ هجری **سر خط مواجب اخوند**
مواجب باسم اخوند عزت الله آنکه مبلغ پنج روپیه هشت آنه ماهانه مقرر نموده شد
می باید که در تعلیم برخوردار عزت علی ومحبت علی ساعی بدل باشند ومواجب خود
ماه بماه می گرفته باشند تحریر بتاریخ بست ودوم شهر ذیقعده سنه ۱۲ هجری
سرخط مواجب اخوند مواجب باسم اخوند شیخ عظیم الدین آنکه مبلغ
چهار روپیه وهشت آنه که نصف آن مبلغ دو روپیه وچهار آنه می شوند سوای خوراک
وعیدی وآغازی وجمعگی وزمستانی در ماهه مقرر نموده شد لازم که در سعی تعلیم
برخورداران احمد خان ومحمد خان وامجد خان پرداخته باشند وماه بماه مواجب خود
گرفته باشند تحریر بتاریخ غره ذیحجه سنه ۱۲ هجری **سر مواجب سائیس**
مواجب باسم کلو سائیس آنکه مشارالیه را برای خدمت وتیماری اسپ بدرماهه
مبلغ دو روپیه سکه حالی سوای خوراک نوکر داشته شد لازم که از کار وبار عهده خود
هشیار باشد واگر چیزی از تحویل خود گم کند جواب گوید واگر خود بی رخصت برخاسته رود
دو ماهه وضعات ضابطه سرکار دهد تحریر بتاریخ سوم شهر ذی الحجه سنه ۱۲ هجری
سرخط مواجب گاڑی بان مواجب باسم دوسی گاڑی بان
آنکه نامبرده را بالفعل منی نورا گاڑیبان بمواجب دو روپیه درماهه بر چهکڑه نوکر داشته شد
لازم که بکار وبار چهکڑه وخدمت نرگاوان هوشیار باشد واگر چیزی از عهده خود
گم کند جواب گوید واگر بی رخصت برخاسته رود دو ماهه ضابطه سرکار دهد

تحریر بتاریخ هفتم جمادی الآخر سنه [illegible] طلب زر از [illegible]
دستک باسم کملی مقدم موضع آ [illegible] مبلغ سه روپیه بابت باقی مفصل ربیع در
سرکار آمده داخل سازد و مبلغ [illegible] سوای خوراک حواله نور خان پیاده
برادر رحیم خان جمعدار نماید تحریر بتاریخ ۵ ذی الحجه سنه [illegible] هجری ایضاً دستک باسم [illegible]
مقدم موضع بهوا نگله طلب [illegible] خریف یکصد و پنجاه روپیه و دوازده آنه
داخل فوطه خانه سرکار [illegible] صفر المظفر سنه [illegible] هجری فقط دستک
راهداری راهدار [illegible] بدانند یک بهنگی شکرتری و یک بهنگی
برنج بشکارپور بحضور [illegible] برود لازم که بعلت محصول راهداری
و زمیندارے مزاحم [illegible] بالسلامت بگذرانند درین باب قدغن
بلیغ دانسته حسب [illegible] پانزدهم شهر جمادی الاخری سنه [illegible] هجری
ایضاً راهداران و [illegible] بریلی تا برامپور بدانند یک من و بست
آثار سپیاری و چهار [illegible] از بریلی برامپور میرود باید که بعلت
محصول راهداری مزاحم [illegible] باب تاکید دانند تحریر بتاریخ بست و دوم
شهر محرم الحرام سنه [illegible] مرزا انور بیگ ولد مراد بیگ بن میرزا [illegible]
گندم رنگ فراخ پیشانی [illegible] بلند بینی ریش و بروت آغاز زخم سنگریزه
بر پیشانی دو خال [illegible] جانب راست خال سیاه بر بینی
جانب چپ ایضاً [illegible] خان ابن روشن خان گندم رنگ
فراخ پیشانی پیوسته [illegible] بروت سیاه زخم شمشیر بر کله جانب
راست و داغ چیچک [illegible] چپ چهره اسپ اسپ سرنگ دو رکابه
و چهار ساله سیاه چشم [illegible] جانب راست و داغ سفید مقدار برگ
پان بر پیشانی و مقدار [illegible] راست پیشین و داغ بر کفل جانب چپ
ایضاً اسپ سمند [illegible] گام گردن و از سفید پیشانی زخم
شمشیر بر گردن جانب را [illegible] برکفل جانب چپ چهره کمان

کمان لاهوری سبز رنگ دو ٹانک بند سرخ شنگرفی لاهوری چله ابریشم سرخ و سفید
بالا پیچ هلال و در گوشه خم دار قبضه گرد خوش آینده یکسان ایضاً کمان
فرید آبادی سپید رنگ چار گوشه چار خم قبضه باریک مومجامه پوش چله ابریشم
سبز رنگ بالا پیچ ابریشم سفید میدان سرخ زنجیر دار در کشش یکسان
چهره بندوق بندوق لاهوری در انگ فلوس تیر کننده چوب چولانی میده
دندان فیل دیدبان آهنی و مسه مسین بند تار سیمین غلاف سرخ باناتی فقط

تمت

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که درین ایام بشاشت انجام کتاب لاجواب المسمی به
انشاے دلکشا در مطبع فیض منبع صاحب همت
و زور جناب **منشی نول کشور** صاحب دام اقباله
و عم افضاله بماه دسمبر سنه [illegible] عیسوی مطابق
ماه صفر المظفر سنه [illegible] هجری واقع
کانپور حلیهٔ طبع پوشید

فقط

لب لعل تو شکر می فروشد

کاکل ... عنبر می فروشد

بقلم ... وزیرخان

٧٠٥